

## حزب کمونیست کارگری عراق؛ مصافها و چشم اندازها (بخش اول - حزب در کردستان)

**توضیح:** این نوشته در اوت سال ۱۹۹۶ (ده سال پیش) به زبانهای فارسی و کردی توسط حزب کمونیست کارگری عراق منتشر گردید. تجدید انتشار آن از این جهت مفید است که

اولا - بسیاری از برداشت های نادرستی که در آن زمان در حزب کمونیست کارگری عراق در مورد بحث های کمونیسم کارگری و حزب و جامعه وجود داشت، و در این نوشته مورد بحث قرار گرفته است، امروز از طرف رهبری جدید حزب کمونیست کارگری ایران به مراتب از "برداشت نادرست" فراتر رفته و تبدیل به یک سیستم نظری در تناقض کامل با کمونیسم کارگری قرار گرفته است.

ثانیا - این نوشته تصویری از تاریخ کمونیسم کارگری، کومه له و رویدادهای آن دوران بدست میدهد که مراجعه مجدد به آنها، و مشاهده یکسانی آنچه که ما آن روزها میگفتیم و آنچه که امروز میگوئیم، دریچه ای بر تاریخ واقعی کمونیسم کارگری، در تمایز با تاریخ جعلی که توسط رهبران جدید حزب کمونیست کارگری ایران بهم بافته شده، باز میکند.

کوروش مدرسی - رحمان حسین زاده

آوریل ۲۰۰۶

## فهرست

مقدمه

۱- کمونیسم کارگری؛ تاکیداتی مجدد

۲- حزب اجتماعی، حزب حاشیه‌ای

۳- سازمان و تشکیلات

۴- تاکتیک

۵- تبلیغ (آزیتاسیون) و مبلغین (آزیتاتورها)

۶- تسلیح و مبارزه مسلحانه

۷- یک جمع‌بندی اجمالی، مصافها و چشم اندازها

ضمیمه ۱: استراتژی ما در کردستان عراق

الف - مقدمه

ب - اهداف ما در کردستان در دوره فعلی

ج - اهرمهای تحقق استراتژی ما در کردستان:

د - رؤوس وظایف ما در دوره کنونی

ضمیمه ۲: حزب کمونیست کارگری عراق؛ اولویت‌ها - (جمع‌بندی یکساله)

۱- یک ارزیابی کلی:

۲- از شبکه محافل تا حزب سیاسی

۳- آینده، اولویت‌ها

## مقدمه

“... انقلابهای پرولتری ... مدام از خود انتقاد میکنند، پی در پی حرکت خود را متوقف میسازند و آنچه که انجام یافته بنظر میرسد باز میگردند تا بار دیگر آنها را سر بگیرند، خصلت نیم بند و جوانب ضعف و فقر تلاشهای اولیه خود را بیرحمانه بباد استهزا میگیرند، دشمن خود را گویی فقط برای آن بزمین میکوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آسا علیه آنها قد برافرازد، در برابر هیولای مبهم هدفهای خویش آنقدر پس مینشینند تا سرانجام وضعی پدید آید که هرگونه راه بازگشت آنها را قطع کند و خود زندگی با بانگ صلتمند اعلام دارد: گل همینجاست، همینجا برقص!“ (مارکس هجدهم برومر لوئی بناپارت)

این چند سطر زنده و گزنده مارکس بدون تردید نشانگر یکی از ویژگی های ما است. نارضایتی پیوسته از خود و بازگشت مدام به جوانب ضعف تلاشهای مان یک خصوصیت زنده جریان ما بوده است. این ویژگی حرکت پرولتری اما نه در پی نشئه افیون عرفانی “انتقاد” و “انتقاد از خود”، خودکامی و خودزنی بلکه ناشی از ضرورت کشودن راه پیشرفت است. جامعه حرکت کمونیستی را به تعیین تکلیف قطعی با “هیولای مبهم هدفهایش” و ضعف و فقر تلاشهای اولیه فرا میخواند. اگر محرکه ای در کار است، چیزی جز بر زمین کوبیدن قطعی دشمن نیست. نشئه ای اگر در میان باشد نشئه ی پیروزی است و اگر نیازی در کار است نیاز حیاتی جامعه به پیروزی حرکت پرولتری است.

امروز وقتی باز بخود مینگریم، خود را در مقابل یک وضعیتی میابیم که نیازمند توجه و عمل فوری است. مساله این است که حزب ما با همه پیشرفتهایش هنوز پاسخگوی نیازهای جامعه نیست و فرصت زیادی هم برای طرفه در این جوابگوئی باقی نمانده. دشمن بر زمین کوبیده شده باردیگر در برابر ما قد برافراشته و ما را به “رقص در همینجا” فرا میخواند.

اوضاع در عراق، و بویژه در کردستان، در موقعیتی کاملا ناپایدار قرار دارد. این وضعیت همه احزاب و نیروهای سیاسی در منطقه را در مقابل مصافهائی حیاتی قرار داده که سرانجام آنها تأثیری عمیق و تعیین کننده در سرنوشت جامعه خواهد داشت و دایره عمل و تأثیر گذاری این احزاب و جریانات را می تواند تا چند دهه رقم بزند.

حزب کمونیست کارگری عراق نیز در زمره این نیروها است. حزب ما در کردستان عراق در موقعیتی بسیار مناسب و لذا حساسی قرار گرفته است. اینکه جامعه کردستان بکدام سو میچرخد و آینده انسانها در این گوشه از جهان چگونه رقم خواهد خورد علاوه بر احزاب بورژوائی مستقیما به تشکیلات، سیاست و رهبری ما نیز مربوط میگردد. نتیجه این رو در روئی میتواند به چرخشی اساسی در تناسب قوای کمونیسم در مقابل بربریت سرمایه داری مذهبی - عشیرتی، در سطح منطقه، و یا به سایه راندن ما، شاید برای چند دهه، منجر گردد.

آمادگی ما در پاسخگوئی باین نیاز موکول به استقرار مان بعنوان یک حزب کمونیستی - کارگری ریشه یافته در جامعه است. حزبی که تنها پاسخ سوالات اساسی پیش پای جامعه کردستان را ارائه میدهد، بلکه قدرتی سیاسی، تشکیلاتی و نظامی است که نقشی اصلی در تعیین مقدرات جامعه

کردستان را دارد. حزبی که قدرتش در گره خوردن همه امیدها و آرزوهای انسانی مردم به آن و همچنین پیوند عمیق سازمانی این مردم به آن نهفته است.

اینرا یکسال و اندی پیش نیز بخودمان گفتیم. در آن مقطع گفتیم که باید ظرف یکسال آتی چهره حزب تغییر کند(۱) و مولفه‌های این تغییر را اینگونه برشمردیم :

”... یکسال دیگر ...“

۱ - وضع حزب به لحاظ سازمانی بکلی تغییر کرده است. حزب کمونیست کارگری عراق به یک حزب سازمان یافته و منضبط تبدیل گردیده. ... وضع مالی حزب سروسامانی بخود گرفته، انتشار نشریات و ارگانهای حزبی بلحاظ مالی، فنی، تدارکاتی، تشکیلاتی و سیاسی تضمین شده‌اند. مرکزیت و بویژه دفتر سیاسی حزب سازمان یافته و کار روتین خود را انجام میدهد.

۲ - حزب کمونیست کارگری عراق از حزب اپوزیسیون و افشاگر ناسیونالیسم کرد و عرب، به حزب سیاسی سازمانده انقلاب کارگری در عراق، ... به حزبی که خود را صاحب جامعه میداند تبدیل شده است. چهره مارکسیستی حزب بشدت تقویت شده، حزب به جریانی بشدت دخالتر و سازمانگر در همه وجوه مبارزه سیاسی و طبقاتی در عراق تبدیل گردیده. به حزبی ماگزیمالیست که انقلاب کارگری را برای همین امروز عراق میخواهد تبدیل گردیده است.“

بعلاوه در همان نوشته اشاره کردیم که مشکل ما ناتوانی رهبری و کادرهای حزب نیست بلکه مساله بر سر توافق بر الگوها و اهدافی معین از فعالیت حزب است.

اگر امروز خود را با این شاخص ها اندازه بگیریم متوجه تغییرات مهمی در عرصه سیاسی، تشکیلاتی و بویژه موقعیت اجتماعی حزب و در عملکرد آن میشویم. البته اگر از آن دوره تصویری در ذهنمان باقی مانده باشد. رهبری ناموجود، حزب بهم ریخته، صف فعالین در حال عزیمت بخارج، عروج مجدد محفلیسم و گروهگرایی محافل سابق، بیجا و مکانی بخش مهم رهبری حزب در عراق، اصولا خارج بودن بدنه اصلی رهبران شناخته شده حزبی از سلسله مراتب رسمی تشکیلاتی، فقدان هر تصور و نقشه جا افتاده در مورد چگونگی پیشرفت حزب و ...

این برآستی در آن زمان تصویری نگران کننده بود. اما ما تردیدی نداشتیم که اگر رهبری و شبکه کادرهای حزب بخواهند میتوانند این وضع را تغییر دهند. این کار بدرجه زیادی صورت گرفت. وضع امروز بکلی با آن دوره متفاوت است. حزبی هست، رهبری و وجود دارد نقشه‌ای برای کارها هست، تبلیغات ما تغییرات محسوسی کرده است و دامنه دخالت ما در عرصه‌های گوناگون مبارزه اجتماعی، هرچند محدود، افزایش یافته است و موقعیت اجتماعی حزب تحکیم شده و رهبران با اتوریته و شناخته شده حزبی عروج کرده‌اند.

اما نباید و نمیتوان به این سطح از پیشروی قانع شد. این همه آنچه که میخواستیم و آنچه که جامعه میطلبد نبود و نیست. هنوز جای یک حزب کمونیستی کارگری اجتماعی در عرصه سیاسی و اجتماعی عراق پر نشده است. این واقعیت را تناقض موجود در موقعیت ما در کردستان عراق نشان میدهد.

تناقض میان ابعاد محبوبیت ما بعنوان یک جریان سالم سیاسی، راهگشا و محق از یک طرف و دایره برد و نفوذ سیاسی و تشکیلاتی شدیداً محدود ما از طرف دیگر. تمام احزاب اصلی جامعه یا اصولاً فاقد هر افقی برای تغییر آینده جامعه هستند و یا بلاتکلیفی و هرج و مرج بیشتری را مقابل مردم قرار

میدهند. ما خوش نام ترین پدیده اجتماعی چندین دهه تاریخ اخیر کردستان عراق هستیم و گوش شنوا برای حرف ما و چشم بینا برای دیدن افق ما بیش از همیشه است. اما بطرز "عجیبی" دست ما کم به مردم میرسد. آنطرف "دیوار" تشکیلات توده وسیعی از کارگران و انسانهای کمونیست هستند که نه فرصت پیوستن به این حزب را دارند و نه راستش پیوستن به حزب را تسهیل کننده فعالیت خود میدانند. حزب و جریان کمونیسم کارگری را دوست دارند اما به آن نمیپیوندند.

این تناقض البته در بطن خود پیشرفتی را نشان میدهد. یکسال پیش این تناقض وجود نداشت زیرا ما بعنوان یک حزب حاضر در صحنه وجود برجسته‌ای نداشتیم. اما در هر صورت این تناقض تا ابد نمیتواند ادامه یابد و دیر یا زود به نفع یکی از طرفین آن حل خواهد شد. یا دامنه محبوبیت ما هم اندازه دامنه برد و نفوذ سیاسی و تشکیلاتی مان میشود یا بعکس شعاع عمل حزبی ما تغییر لازم را خواهد کرد.

این تناقض را البته بخش مهمی از رفقای ما در هر دو طرف "دیوار" تشکیلات دیده‌اند. باعتماد ما این تناقض ناشی از "ناتوانی" رهبری و یا شبکه اصلی کادرهای حزب نیست. سرچشمه این وضع کماکان فقدان توافق باندازه کافی عمیق در مورد الگوهای فعالیت حزب و چگونگی رسیدن به اهداف حزب در میان سطح وسیعی از کادرها است. به این اعتبار مساله همچون گذشته کماکان سیاسی است. "داشتن تصویری واقعی و کمابیش واحد از اینکه کجای کار قرار گرفته‌ایم، راه رسیدن به هدف کدام است و چه مشکلات عملی و "سنتی" در مقابل ما قرار دارد، چه استراتژیی باید در پیش گرفت شرط فائق آمدن بر این مشکلات است.

حقیقت این است که مشکلات امروز حزب رعد و برق در آسمان بی ابر نیست. حزب ما همچون همه پدیده‌های اجتماعی زمینه‌های شکل گیری خاص خود را دارد. اگر امروز بار دیگر از بیرون به حزب نگاه کنیم و پروسه شکل گیری و گسترش آن، قدمهائی که برداشته است را با عقل امروزمان مورد ارزیابی قرار دهیم بسادگی میتوانیم رد نارسائی‌هایمان را در تلفیات و سنت‌های گذشته باز یابیم. بنابراین لازم است به این تلفیات پرداخت و رد پای آنها را در امروز حزب نشان داد. در این رابطه باید از تلفیات و نحوه برداشت متفاوت از خود کمونیسم کارگری شروع کنیم.

## ۱- کمونیسم کارگری؛ تاکیداتی مجدد

حزب ما بنا به تعریف یک حزب کمونیست کارگری است. اما در تعریف خود این کمونیسم کارگری درک یکسانی در میان ما وجود ندارد. این واقعیت بیش از آنچه که معرفتی باشد ناشی از شرایط آشنائی ما با این مباحث است. پس باید باین شرایط پرداخت.

تلفی ما از یک واقعیت، بحث یا حرکت عمیقا تحت تاثیر شرایط مادی ای است که در آن با این پدیده روبرو میشویم. این تلفی قطعاً بعداً میتواند تعدیل شده یا تغییر کند. اما مهر شرایط برخورد اولیه تا مدتها قابل تشخیص است.

بسیاری از ما در ایران نگاه اول مان به مارکسیسم با "قرائت" متونی از جمله "چه باید کرد؟" نلین آغاز شد. اما این "نگاه" درست در شرایطی بود که جنبش و حرکتی که ما به آن تعلق داشتیم نا مربوط ترین دوره خود به کارگر و جنبش کارگری را از سر میگذراند. مساله آن روز "چپ" در ایران کشیدن مرز با میراث باصطلاح "سازشکارانه‌ی" حزب توده و جبهه ملی بود که البته صرفاً مسائل تاکتیکی بمعنای بسیار محدود را دربر میگرفت. ما نیز چون بسیاری دیگر "چه باید کرد؟" را خواندیم اما این

“قرائت” در متن آن شرایط، چشم باز کردن به مارکسیسم با زدن دست رد به سینه هر مبارزه کارگری زیر پرچم مبارزه با اگونومیسم معنی یافت. این حتما تنها برداشت ما از مارکسیسم نبود و بعدا بکلی تغییر کرد. اما تردید نمیتوان داشت که موقعیتی که ما در آن چشم بر مارکسیسم گشودیم رد خود را تا سالیان بر تعلق ما از مارکسیسم برجای گذاشت.

این در مورد کمونیسم کارگری هم صادق است. توجه بسیاری از رفقای ما در عراق یا در تشکیلات حزب کمونیست ایران در متن شرایطی خاص و در جستجوی پاسخ به مسائل معینی به مباحث کمونیسم کارگری معطوف گردید. این شرایط و مسائل تاثیر خود را کماکان بر برداشت بخش وسیعی از صفوف ما حفظ کرده است.

اولین بار که مباحث کمونیسم کارگری در حزب کمونیست ایران مطرح شد، تمرکز بحث روی جنبه اجتماعی کمونیسم بود. هدف نشان دادن نارسائی‌های ذاتی جریانات چپ رادیکال چه در ایران و چه در سطح جهانی بود. تاکید بر این بود که کمونیسم یک جریان اجتماعی است، تبیین از جامعه و نقد احزاب باصلاح رویزیونیست و احزاب بورژوائی باید بر متن تبیین گرایشهای اجتماعی صورت گیرد... آن دوره، مساله محوری فراموش آوردن ملزومات گردش از یک گرایش فکری به حرکتی اجتماعی و نقد کل پایه های فکری و عملی مارکسیسم انقلابی، جواب دادن به تجربه شوروی، ساختمان یک حزب کارگری و غیره بود. بنابراین قبل از هرچیز لازم بود بلحاظ فکری با چپ ترین جریان غیر کارگری یعنی مارکسیسم انقلابی در ایران و جریانات چپ اروپا تعیین تکلیف شود. بحثهای دولت در دوره‌های انقلابی (۹)، اژیتاتور پرولتر (۲)، سیاست سازماندهی ما در میان کارگران (۳)، نقد تجربه شوروی (۴) و غیره انعکاس تاکیدات و نقطه شروع بحثهای کمونیسم کارگری در آن دوره است. این بحثها در آن دوره با دو عکس العمل روبرو شد. از یک طرف مورد استقبال طیف وسیعی در رهبری کومه له قرار گرفت که بخشی از آن علنا سرسوزنی ربطی به این بحثها نداشتند. از طرف دیگر با بی‌توجهی یا بهتر بگوئیم عدم درک وسیعی در تشکیلات علنی کومه‌له، تشکیلات خارج کشور و بدنه اصلی سازمان مرکزی حزب روبرو گردید. صرف نظر از جنبه نظری بلحاظ عملی خواص این بحثها برای رهبری کومه‌له معلوم و برای دیگران نامعلوم و نامفهوم بود. کمی باید اینرا توضیح داد.

در دوره شروع مباحث کمونیسم کارگری یک تفاوت واقعی میان کومه‌له و جریانات دیگر چپ در جامعه ایران بدرست برجسته شد. این تفاوت، اجتماعی بودن کومه‌له در کردستان ایران بود. ما در این دوره از کومه‌له بعنوان یک نمونه موفق جریان چپ و اجتماعی یاد کردیم. کوشیدیم نشان دهیم چگونه در آن واحد میتوان کمونیست، رادیکال و اجتماعی بود. لذا نقد کمونیسم موجود بدوا روی جنبه غیر اجتماعی آن متمرکز گردید. این بلحاظی بمعنی تمجید و تعریف از کومه‌له بود که بدون تردید کمک بزرگی به رهبری این تشکل در مقابل سیل سوالات و ابهامات در مورد آینده فعالیت کومه‌له و بخصوص موج ناراضیاتی افزاینده در صفوف تشکیلات بود. این مشکلات واقعی بودند.

این دوره با اشغال کامل کردستان ایران، دور شدن افق پیروزی و بعدها خاتمه جنگ ایران و عراق و انقباض فضای فعالیت اردوگاهی و نظامی احزاب مستقر در مرز این دو کشور همزمان گردید. اینها فضای فعالیت کومه‌له را نیز منقبض میکرد و رهبری آن روز کومه‌له را در مقابل سوالات و ابهامات جدی در مورد آینده فعالیت خود قرار میداد. ابهاماتی که صرف نظر از جنبه سیاسی بلحاظ زندگی فیزیکی سرنوشت بدنه اصلی تشکیلات علنی کومه‌له و خانواده‌هایشان رادر پرده نا روشنی و ابهام قرار داده بود. یا مبیایست افقی کمونیستی و انسانی در مقابل این مبارزه گشود یا رسما به نقشه سنتی احزاب ناسیونالیست پیوست و یا همچون مجاهدین انقلابی ایدئولوژیک را سازمان داد. بخشی از رهبری کومه‌له زیر این فشار و قربانی محدود نگری خود، بجای گشودن افق مبارزاتی و هدایت

تشکیلات در اوضاع جدید به گسترش "انقلابیگری اخلاقی" و "اسپارتیسم"، و در واقع نوعی انقلاب ایدئولوژیک روی آورد. این توسل به اخلاقیات ریاضت کشانه اسپارتیستی و از خود گذشتگی بیمارگونه بیش از هر چیز به مدح کومه له و بیشتر سنن عقب مانده گذشته محتاج بود. از کل مباحث کمونیسم کارگری تنها تعریف از کومه له و مدح آن قاب شد و بر سردر کنگره ششم کومه له آویخته گردید. قطعنامه استراتژی ما در جنبش کردستان و سایر قطعنامه ها به تصویب رسید اما تنها بخش کوچکی از کنگره اینها را اسنادی جدی میدانست که باید به آن پایبند بود. در هر حال مباحث کمونیسم کارگری به بحث اجتماعی بودن، یعنی نقطه قدرت کومه له، تقلیل یافت و میدان برای "قرائت ناسیونالیستی" این مباحث باز شد.

این برداشت اما با فاصله کوتاهی با دور دوم بحث های کمونیسم کارگری روبرو شد. رویدادهای بزرگی در جهان در شرف وقوع بود. اردوگاه شرق در مقابل چشم ناباور جهان در حال فروریختن بود و اقتصاد بازار، دمکراسی و ناسیونالیسم در حال عروج. شکست سوسیالیسم موجود در مقابل اقتصاد بازار، دمکراسی، ناسیونالیسم و ارتجاع بورژوازی ناگزیر تاثیر خود را بر همه جریانات بهر اعتبار چپ گذاشت. بعضی در این تقابل مارکسیست تر از کار درآمدند، بعضی ناسیونالیست تر و بالاخره بعضی ترجیح دادند منتظر بمانند تا سیر رویدادها پروسه تخمیر آنان را به سرانجام برسانند. در این میان مباحث کمونیسم کارگری تعمیق یافت و لزوما بر دفاع از مارکسیسم و نقد ناسیونالیسم، بازار و دمکراسی تمرکز یافت.

کنگره سوم حزب کمونیست ایران همین مقابله و گيجی و تغییر مسیر را منعکس کرد. اوضاع جهانی و اوضاع حزبی البته رنگ و بوی خود را به این مباحثات داد. بحث تا آنجا که به حزب کمونیست ایران مربوط میشد، از جمله به نشان دادن تفاوت کومه له با یک جریان کمونیستی-کارگری و راههای خروج از بن بست که کومه له در آن گرفتار شده بود معطوف گردید. این واقعیت طبعاً وزنه نقد ناسیونالیسم کرد را در مباحث کمونیسم کارگری افزایش داد.

این دوره با شکل گیری کانون کمونیسم کارگری و سمینارهای آن شروع شد مباحث مربوط به کومه له، تشکیلات کردستان را بحرکت درآورد. بخش وسیعی از اعضا و کاردهای مستقر در اردوگاهها، صرف نظر از جنبه نظری، تبیین کمونیسم کارگری را بحق تئوری رهائی بخش خود یافتند و بعکس دوره پیش با استقبال آن رفتند. بخشی از رهبری سنتی کومه له اما این را آب سردی بر آتش انقلاب ایدئولوژیک خود یافت و بدنبال رشته‌ای از عکس العمل هائی رفت که خواننده لااب با آن آشنائی دارد.

(۵)، (۶)، (۷)، (۸)

در هر صورت این تقابل بعدها با جنگ خلیج و رویدادهای کردستان عراق ابعاد وسیع تری یافت و منجر به پلاریزه شدن صف ناسیونالیسم کرد و کل منتقدین این ناسیونالیسم در حزب کمونیست ایران و فراتر از آن در سطح کردستان عراق گردید.

افقی که ناسیونالیسم چپ کرد در مقابل آینده فعالیت اعضا و کادرهایش قرار میداد، کندن از ناسیونالیسم کرد را برای طیف وسیعی از فعالین کومه له و همچنین گروههای چپ در کردستان عراق به مساله مرگ و زندگی تبدیل میکرد. جناح چپ در تشکیلات کومه له و همچنین در کردستان عراق بطور واقعی در متن این رویدادها و زیر فشار این نیازها چشم بر مباحث کمونیسم کارگری گشود. درایت زیادی لازم نیست تا بتوان مهر این شرایط را بر برداشت بخش زیادی از فعالین این حرکت چه در کومه له و چه در جامعه عراق تشخیص داد. مباحث کمونیسم کارگری این بار اساساً به یک بحث ضد ناسیونالیستی تقلیل یافت. این دیگر نقطه ضعفی را در صفوف ما تشکیل داد که هرچه به عقب تر

میرویم رنگ آن بر عملکرد چپ در تشکیلات کومه‌له و چپ در کردستان عراق بیشتر است. این یک جنبه نگری البته امروز بشدت تعدیل یافته است. اما بهر حال کماکان رد پای آنرا در فعالیتیمان میتوان دید.

محدود کردن بحث کمونیسم کارگری به یک بحث ضد ناسیونالیستی و رادیکال، زمینه کم رنگ و یا مغشوش کردن دو جنبه مهم از بحثهای ما بود. یکی بحث احزاب اجتماعی بطور کلی و دیگری حزب کارگری به معنای اخص.

بحث اول تبیین‌های ما از طبقات، گرایشها و احزاب اجتماعی (کارگری و یا بورژوازی)، به تمایز احزاب اجتماعی و حاشیه‌ای و تفاوت تلقی این احزاب از مسائل جامعه، مبارزه سیاسی، تاکتیک را در برمیگیرد و بحث دوم به تمایز حزب کارگری به معنای اخص کلمه با تشکل‌ها و احزاب غیر کارگری مربوط میشود. در این دومی پای بحث انقلاب و رفرم، سازمان حزب، "سبک کار"، امنیت، بحث مهم آژیتاتور پرولتر، و غیره بمیان می‌آید.

به سایه رانده شدن این جنبه از مباحث کمونیسم کارگری خواه نا خواه به سنگین شدن وزنه تلقیاتی رادیکال اما کم اجتماعی از حزب مان و وظایفی که در مقابل داریم منجر گردید. این‌ها به اعتقاد ما دو فاکتور اساسی‌ای هستند که فقدان شفافیت در آن تاثیر گذاری ما در جامعه را به شدت محدود کرده است.

لذا اگر بخواهیم تناقض میان محبوبیت‌مان بعنوان یک جریان کمونیست کارگری با دامنه عملی مان بعنوان یک حزب (تشکل) معین را حل کنیم باید همین جنبه‌های به سایه رانده شده بحث‌های کمونیسم کارگری را مجدداً پیش بکشیم. طبعاً پرداختن به همه جنبه‌های کمونیسم کارگری در چهارچوب این نوشته نمیکند. ما نیز زیر بار فشار نیازهای واقعی ناچاریم نورافکن را روی بخشهای محدودی متمرکز کنیم. اولین مساله خود مفهوم حزب اجتماعی است. منظور از یک حزب اجتماعی چیست و اساساً چرا بدان احتیاج داریم؟

## ۲ - حزب اجتماعی، حزب حاشیه‌ای

تبدیل شدن به یک حزب اجتماعی یکی از نقاط شروع بحث کمونیسم کارگری است که همه رفقای ما چه در عراق و چه در ایران خود را در آن شریک میدانند. این‌ها نیز به یکی از مفاهیم کشار تبدیل گردیده که مکراراً مورد تعریف اختیاری و یا تفسیر نادرست قرار میگیرد.

بسیاری از رفقای ما وقتی میگویند ما اجتماعی هستیم منظورشان این است که "مشهور" یا "محبوب" هستیم. مردم میدانند کمونیست‌هایی در این منطقه وجود دارند، آدم‌های خوبی هستند و در "حزب کمونیست کارگری عراق" متشکل هستند. این برداشت البته واقعیتی را هم منعکس میکند. تشکل‌های کمونیستی در کردستان عراق ناگهان از اعماق گمنامی به صحنه علنی سیاسی، آنهم در شکلی وسیع‌توده‌ای، کشیده شدند. مردم زیادی که تا دیروز حتی خواندن نام این سازمانها برایشان مشکل بود، شروع به صحبت در باره این تشکل‌ها و مواضع آنها کردند. این جهش از اعماق گمنامی به قله اشتها تقریباً در تمام سطوح به "اجتماعی شدن" تفسیر گردید و به آن رضایت داده شد.



یک حزب ناشناخته نمیتواند اجتماعی باشد. این روشن است. اما تقلیل بحث احزاب و از آن مهمتر جریان‌ات اجتماعی به اشتها، وحتى محبوبیت، بلحاظ تئوریک نادرست و از نظر عملی گمراه کننده است.

این اشتباه بلحاظ تئوریک بیش از هر چیز ما را از شناخت مکانیسم های واقعی تغییر وضع در جامعه و تغییراتی که باید در حزب ما صورت گیرد محروم میکند. بلحاظ عملی اما این اشتباه تمایل به دو شیوه فعالیت متضاد و بیک اندازه نادرست را بهمراه دارد. مفتون شدن به ابزارهای اشتها بیشتر (نوعی آکسیونیسیم) و تمایل به روش های فعالیت میکرسکوپییک - مخفی سنتی چپ.

برای باز کردن این مطلب لازم است بطور بسیار فشرده به این بحث اشاره کنیم. خواننده علاقمند میتواند برای بحث تفصیلی تر به "تفاوتهای ما" (۵) و "درباره فعالیت حزب در کردستان" (۶) مراجعه نماید.

بحث جریان‌ات اجتماعی و احزاب سیاسی تلاشی برای تبیین جایگاه احزاب و سیاست های آنها در متن مبارزه طبقاتی جاری در جامعه است. بحث این بود که مبارزه طبقاتی صرفا در شکل ساده و عریان آن و یا تنها در شکل مبارزه اقتصادی یا سیاسی در جریان نیست. این جدال و کشمکش نیست که صرفا در قالب احزابی که خود را به این یا آن طبقه منصوب میکنند جریان داشته باشد. رابطه احزاب با طبقات و رابطه طبقات با روندهای اجتماعی و سیاسی بشدت از این پیچیده تر است. هر حزبی را به دلخواه نمیتوان به طبقه‌ای منصوب کرد. لذا تشخیص شکل اجتماعی و پیچیده این رابطه در ارزیابی از احزاب و بعلاوه در تعیین جایگاه خود ما و مسیری که باید در پیش بگیریم و سیاست هائی که باید اتخاذ کنیم اهمیتی حیاتی دارد.

سنت غیر مارکسیستی چپ این بوده که احزاب را مستقیما به طبقات منصوب و متصل کرده است. این روش البته علاوه براتصال احزاب دیگر به طبقات مختلف میتوانست دلیل انتصاب خود آنان به طبقه کارگر را هم ارائه دهد.

مرتبط کردن مستقیم احزاب به طبقات و لایه‌های اجتماعی چندین ایراد دارد. این روش مکانیکی است و به ناچار به جدول بندی اسکولاستیکی جامعه و احزاب آنها منجر میگردد. کسانی که با تاریخ چپ آشنائی داشته باشند با این پدیده به وفور روبرو شده‌اند. این برداشت نمیتواند مضمون طبقاتی سیاست، یا در حقیقت رابطه سیاست با طبقات را درک کند. ناچار، در توضیح احزاب به شمارش و تفکیک و لایه بندی های مختلف طبقات جامعه، جدول بندی آنها، دادن مشخصات دلخواه و ثابت به طبقات و لایه ها و ارجاع هر حزب به یکی از آنها میشود.

این البته کار ساده‌ای نیست. با توجه به اینکه تعداد احزاب موجود از تعداد طبقات شناخته شده بشدت بیشتر است، ما مرتب شاهد کشف لایه‌ها و گاه حتی طبقات جدید هستیم. انقلابات ملی و ناسیونالیستی انواع مختلف بورژوازی و خرده بورژوازی ملی و مترقی و حتی نژادی از بورژوازی ملی "سوسیالیست" را توسط احزاب چپ و بویژه روسیبه این باصطلاح تلاش فکری اضافه عرضه کرد. انقلاب ۱۹۷۹ ایران به این "گنجینه فکری"، خرده بورژوازی سنتی، خرده بورژوازی سنتی مرفه، بورژوازی سوداگر و غیره و غیره را اضافه نمود. کسانی که تجربه شکست انقلاب روسیه در دوره استالین را تعقیب کرده باشند با کشف بورژوازی در حزب درقالب شکار ارواح خبیثه البته آشنا هستند.

این متد امپریستی و اختیاری است و لذا نمیتواند توضیح دهد چرا بعضی از احزاب رشد میکنند و بعضی نمیکند، نمیتواند تعداد و کثرت احزاب بخصوص بورژوائی را توضیح دهد. نمیتواند سیاست

طبقات متفاوت در شرایط مختلف را بشناسد و لاجرم نه قادر به پیشینی احزاب و نه قادر به تشخیص منشا طبقاتی سیاست‌های آنان.

بحث ما این بود که جایگاه احزاب را نمیتوان مستقیماً و بلاواسطه از طبقات استخراج کرد. احزاب خود را بر متن کشمکش و مبارزه طبقاتی تعریف میکنند. این کشمکش، هانطور که اشاره شد، جدالی صرفاً در این یا آن مورد معین و محدود نیست، این جدالی است در متن روندهای تاریخی و اجتماعی در یک جامعه که کل ابعاد گوناگون حیات انسانی را در برمیگیرد. این درافزوده مهم مارکسیسم به دانش بشری در زمینه درک مکانیزم‌های جامعه است (ر. ک. ایدئولوژی آلمانی).

مسئله این است که طبقات تنها در مورد مالکیتشان یا قدرت سیاسی حرف نمیزنند بلکه در مورد کل مسائل اجتماعی دوره خود باید تصمیم بگیرند. لذا باید تشخیص داد که مبارزه طبقاتی جدال میان کسانی که بنام طبقات بایکدیگر درگیر شده‌اند نیست. این کشمکش میان خود این طبقات است. مبارزه و کشمکش انسانهای زنده‌ای است که هرروزه و بطور وقفه ناپذیر در ابعاد مختلف بر سر کلیه مسائلی که به حیات آنها مربوط میشود، جریان دارد. بنابراین چنین مبارزه‌ای نمیتواند صرفاً بر سر قدرت سیاسی و یا مالکیت باشد. این مبارزه‌ایست زنده در همه عرصه‌های حیات انسانی که خود را در طیف وسیعی از مسائل بشدت متفاوت و متنوع در ابعاد سیاسی، زیستی، اقتصادی، فرهنگی، هنری، ادبی، حقوقی، فکری، ایدئولوژیکی و غیره نشان میدهد.

این آن سطح کنکرتی است که بطور واقعی انسانها بعنوان عنصر فعاله تغییر در جامعه به آن قدم میگذارند و در آن خود را بیان میکنند. جامعه انسانی علاوه بر هر چیز محل تلاش انسانها در بهبود و یا تغییر شرایط زیستشان (به معنای اعم) است. این عرصه بشدت وسیع و کاملاً کنکرت است.

احزاب سیاسی جای خود را در اینجا میابند. حزب سیاسی ابزار بسیج انسانها برای تغییر جامعه در یک جهت خاص و بر مبنای موضعی معین است. این موضع یا مواضع اما اختیاری نیست. نمیتوان بر اساس هر مجموعه دلخواه و هردمیلی از مواضع ظاهراً "منسجم" و "منطقی" حزب تشکیل داد. یا بهتر بگوئیم نمیشود حزبی قابل اعتنا تشکیل داد. این مجموعه مواضع را باید یک چسب درونی بهم وصل نگاه دارد و پایش را به زمین صلب اجتماعی بچسباند. در نتیجه برای تبیین چگونگی شکل‌گیری و مکانیزم حرکت احزاب هنوز به یک پله تحلیلی دیگر، توضیح همان چسب درونی، احتیاج داریم. این پله همان بحث گرایشها و یا سنتهای اجتماعی است.

این سیستم مواضع و این چسب درونی رابطه یک به یکی با طبقات ندارند. حیات اجتماعی انسان یک زندگی یک بعدی نیست. انسانها تنها در متن یک تقابل عربان طبقاتی در مقابل هم قرار نمیگیرند. در چهارچوب یک هدف واحد، جزئیات افق مطرح در مقابل جامعه میتواند آنها را در مقابل هم قرار دهد. بلاهت است اگر فکر کنیم مثلاً در جامعه بدون طبقه، جامعه کمونیستی، انسانها بر سر اشکال رسیدن به یک هدف و یا حتی خود آن هدف اختلاف پیدا نمیکنند. جامعه طبقاتی نیز صد چندان چنین است. یک طبقه واحد میتواند در مورداهداف آتی، استراتژی اقتصادی، کنترل سیاسی طبقات دیگر، در مورد نقش ارتش، نقش مذهب و ایدئولوژی و غیره اختلاف نظر پیدا کند و افق‌ها و سنت‌های سیاسی و اجتماعی معینی را شکل دهد. بدین معنی طبقات در پاسخگوئی به نیازهای اساسی جامعه جنبش‌ها، سنتها و یا گرایشهای معینی را شکل میدهند. این گرایش‌ها به نوبه خود نه یک حزب بلکه طیف وسیعی از احزاب را بوجود می‌آورند. جریانات اجتماعی حرکات وسیع یک طبقه است که برای پاسخگوئی به نیازهای اساسی طبقاتی در یک دوره معین صورت میگیرد. حرکاتی که بر جهان بینی معین تکیه دارد، مسائل اجتماعی معینی را هدف قرار میدهد و روش‌های عملی معینی را برای تحقق

آن دنبال میکند. لیبرالیسم، ناسیونالیسم، گسترش طلبی امپریالیستی همگی گرایشها و سنتهای یک طبقه واحد هستند که هریک منشا احزاب متنوعی بوده‌اند که بارها در مقابله قهرآمیز بایکدیگر قرار گرفته‌اند.

این گرایش‌ها البته به پایه طبقاتی خود بی ربط نیستند اما در همان حال عکس برگردان این منفعت‌ها نیز نمی‌باشند. این گرایش‌ها زندگی اجتماعی و تلقیات مختلف را منعکس می‌سازند. این گرایش‌ها بخصوص در دوره‌های غیر متعارف که اقتصاد و منفعت بلاواسطه اقتصادی در حیات اجتماعی به حاشیه رانده میشود موضعی اتخاذ میکنند که مطلقا با تحلیل "سنتی" از احزاب قابل توضیح نیست. یک حزب کاملا بورژوازی میتواند مدافع دولتی کردن سرمایه بزرگ و یا "خلع ید از امپریالیسم" گردد. عملکرد استالینیسم و کل نهضت استقلال طلبانه و ناسیونالیستی نمونه‌هایی زنده‌ای درستی این حکم را بدست میدهد. یک حزب کارگری و مارکسیستی میتواند سیاست‌های کاملا غیر متعارف مانند نپ را در پیش گیرد. درک این نکته برای حزب ما حیاتی است. حزب کمونیستی کارگری میتواند و باید با رها کردن گریبان خود از چنگال تبیین سنتی از تاکتیک و موضع طبقاتی قابلیت اتخاذ مواضع و تاکتیک‌های نا متعارف در شرایط غیر متعارف را داشته باشد. این اولین شاخص فهم اجتماعی است. این بحث بتفصیل در نوشته "دولت در دوره‌ای انقلابی" (۹) مورد بررسی قرار گرفته که رفقا را به مراجعه مجدد به فرا میخوانیم.

یک جنبه بسیار مهم دیگر بحث این است که گرایشهای اجتماعی و احزاب اجتماعی تنها نیروهای طبقه خود را مخاطب قرار نمیدهند. این احزاب و این گرایشها در خدمت یک افق و یک طرح و یک ایده معلوم برای کل جامعه است. در نتیجه احزاب سیاسی تلاش میکنند تا افق خود را نه تنها به افق غالب در طبقه خود تبدیل کنند، بلکه اساسا میکوشند تا افق و اهداف خود را به افق و اهداف حاکم بر کل جامعه تبدیل نمایند و کل نیروی فعال جامعه را در تحقق این اهداف بکار اندازند. تاریخ، تاریخ کشمکش طبقات اجتماعی تحت پرچم سنتهای مبارزاتی و احزاب سیاسی معین است. سنتهای مبارزاتی و احزابی که بتوانند فشار عمومی و پایه‌ای مطالبات و افق‌های طبقاتی را به فشار سیاسی و مادی در جامعه تبدیل کنند، احزابی اجتماعی‌اند. احزاب دخیل در تاریخ هر دوره‌اند. به این معنی احزاب اجتماعی نه تنها خود را صاحب جامعه میدانند بلکه به رگ و پی حیات و تجدید حیات اقتصادی و فکری و سیاسی طبقات وسیعی گره خورده‌اند.

مثال احزاب ریشه دار ناسیونالیستی یا مذهبی را در نظر بگیرید. سنت این احزاب از قصه شب برای کودکان تا شعر، از مدرسه تا کارخانه و از پس کوچه‌های باریک تا دانشگاه‌ها را پر میکند. مثال سنت ناسیونالیستی در کردستان و یا در مناطق عربی دیگر تجربه‌زنده خود ماست.

بنابراین ساختن یک حزب اجتماعی قبل از هرچیز منوط به معنی کردن پاسخهای یک جریان اجتماعی در وسیعترین عرصه‌های حیات جامعه و تلاش برای سازمان دادن حرکت‌های توده‌ای بگرد این مطالبات است. ما در درک این واقعیت مشکلات جدیدی داشته‌ایم. تصویر سنتی سیر مبارزه از کارخانه و مبارزه مخفی به شورای کارگری و از آنجا به قیام مسلحانه، مقابل هم قرار دادن شورای کارگری و باصلاح خلقی، مقاومت در مقابل تسلیح حزب، تمایل به بازگشت به اشکال قدیمی و سنتی میکروسکوپی گروه‌های مخفی، عدم درک جایگاه حزب در شکل دادن به یک حرکت توده‌ای و غیره و غیره، انعکاسات این مشکلات‌اند.

تاریخ و جامعه البته طیف وسیعی از احزاب غیر اجتماعی و حاشیه‌ای را بیرون داده است. حتی سنتهای اجتماعی بکرات احزاب غیر اجتماعی و حاشیه‌ای را نیز از خود بیرون میدهند. ناسیونالیسم را

دوباره در نظر بگیرید. این سنت تنها احزاب ریشه دار و اجتماعی را صاحب نیست. طیف وسیعی از گروه‌ها و احزاب معطوف به لایه‌های غیر اجتماعی (لایه‌هایی که مستقیماً در ساختار جامعه جای نگرفته‌اند) را نیز از خود بیرون می‌دهد. جریان‌های چریکی و شبه چریکی و گروه‌های سیاسی کار حاشیه‌ای که ما در ایران و عراق تجربه کرده‌ایم تیبیک همه جوامع شهری شده جهان‌اند. این جریان‌ها بطور واقعی شاخه‌های فرعی جریان مادر هستند. اینها گرچه خود منشأ تغییر پایداری نمی‌توانند باشند، در متن رویدادهای اساسی جامعه کاراگرتر جریان مادر را از خود نشان می‌دهند و بلحاظ اجتماعی و سیاسی به مواضع بستر اصلی می‌پیوندند.

حاشیه‌ای بودن و یا غیر اجتماعی بودن الزاماً به معنی ناشناخته بودن و حتی نامحبوب بودن نیست. بعضی از جریان‌ها نه تنها مشهور بوده در دوره‌هایی محبوب بخش‌هایی از جامعه بوده‌اند، بلکه حتی توانسته‌اند در مقاطعی در قالب تظاهرات یا متینگ تعداد زیادی را گرد آورند. چریک‌های فدائی خلق، مجاهدین خلق و حتی سازمان‌هایی نظیر پیکار و رزمندگان در یکی دو سال بعد از انقلاب ۱۹۷۹ در ایران نمونه‌های مجسم این واقعیت‌اند. چریک فدائی تظاهرات چندصد هزار نفری ترتیب میداد اما از سازماندهی ۲۰۰ نفر انسان معمولی برای خواستی معین ناتوان بود.

بسیاری از این احزاب و سازمان‌ها در مقاطعی بهر دلیل محبوب و مشهور بودند. اما وقتی در سنت سیاسی آنها دقیق می‌شویم وقتی به رابطه آنها با حیات و ممات و زندگی بشری انسان‌های جامعه شان دقت می‌کنیم، این رابطه گسسته است. این تشکلهای عصیان روشنفکرانی بودند که اساساً فاقد تصویری زمینی از جامعه و مسائل انسان‌های تشکیل دهنده آن‌اند.

این رابطه با جامعه مابازای وسیعی در برداشت از سیاست، از مبارزه سیاسی، از طبقه و مبارزه طبقاتی، از تاکتیک، تبلیغ، عضوگیری و موازین سازمانی دارد که ادبیات ما جنبه‌های متفاوت این مساله را بارها شکافته است و بعداً ما به برخی از آنها خواهیم پرداخت. آنچه در اینجا می‌خواهیم مورد تاکید قرار دهیم این است که احزاب اجتماعی انعکاس تلاش گرایش‌های اجتماعی برای پاسخگویی به نیازهای جامعه هستند و باین معنی خود را صاحب جامعه میدانند. یک حزب کمونیست کارگری بنا به تعریف باید از هر حزبی در جامعه اجتماعی تر باشد. اگر سوسیالیسم راه نجات همه بشریت از چنگال نابرابری و سرکوب جامعه سرمایه داری است آنگاه حزب سوسیالیست کارگران باید فعال و سازماندهی همه عرصه‌های تلاش انسانی در جامعه برای بهبود اوضاع خود باشد. حزب کمونیست کارگری در هر خانه، در هر محله، در هر کارخانه و مدرسه و هر جایی که انسان‌های این جامعه گرد می‌ایند، باید پایگاه داشته باشد. مبارزه سوسیالیستی کارگران تنها برای نجات کارگران نیست. این تز اساسی مارکسیسم است که کارگران برای نجات خود ناچارند بشریت را از چنگال کل ستم جامعه طبقاتی نجات دهند. سوسیالیسم و کمونیسم کارگری بحتی در مورد مسائل همین انسان‌ها است و حزب اجتماعی ما انعکاس همه این خواسته‌ها است. طبقه کارگر آگاه منادی رهائی همه انسان‌ها است و درست به همین دلیل انقلاب سوسیالیستی ربطی به اقلیت و اکثریت بودن عددی کارگران در جامعه ندارد. آنکس که از مبارزه کمونیستی تنها اشکال محدود رایج سنت چپ را می‌فهمد تنها درک بشدت غیر اجتماعی خود از کمونیسم، فراتر از آن درک معوج از نفس جامعه بشری و آرمان سوسیالیسم را نشان می‌دهد.

### ۳ - سازمان و تشکیلات

تقلیل بحث کمونیسم کارگری به یک بحث ضد ناسیونالیستی و تفسیر نادرست از مفهوم حزب اجتماعی علاوه تفاوت سازمان و نحوه عمل یک حزب کمونیستی کارگری با تشکل های حاشیه ای چپ سنتی رانیز از نظر بسیاری از ما دور داشته است. این بنوبه باعث گردیده که به مشکلات و نارسائی های تشکیلاتی حزب پاسخ های نادرست داده شود.

نارسائی ها و مشکلات تشکیلاتی حزب را در چند نمونه برجسته میتوان برشمرد.

- بخش اصلی تشکیلات حزب نه محل تمرکز مبارزه ای اجتماعی، اعم از کارگری یا توده ای بلکه محل تجمع فعالین حزبی بمعنای محدود تشکیلاتی آنست. به این لحاظ سازمان حزبی ما در موارد زیادی از الگوی سنتی چپ پیروی میکند

- ضعف ریشه سازمانی ما در میان مردم منجر به این شده که تشکیلات ما از یک طرف فاقد قدرت بسیج سازمانی مردم است و از طرف دیگر از دسترسی به امکانات لازم برای پیشبرد کار خویش محروم میباشد. تناقض میان وسعت سازمانی با امکانات قابل استفاده، تناقض میان تعداد ما و دامنه برد تشکیلاتی مان از این کم ریشگی مایه میگردد.

- سازمان حزب در بسیاری از موارد با کنار هم قرار دادن اختیاری اعضا بوجود میاید. این سازمان اختیاری است بنابراین میتوان اختیاری آنرا هم بهم زد، تجدید سازمان کرد. سیالیت و عدم ثبات سازمانی یکی از ویژگی های کار ما بوده است.

برای روشن کردن زمینه های این وضع اجازه بدهید کمی درباره خصوصیت اساسی سازمان یک حزب اجتماعی و بویژه یک حزب کمونیستی کارگری صحبت کنیم. خود ردیف کردن این مشخصات بخشی از مشکلات ما را هم نشان خواهد داد.

در یک سازمان بسادگی میتوان دو نوع مشخصه یا کاراکتر را تشخیص داد. مشخصات یا ویژگی هائی که از هدف اساسی تشکیلات ناشی میشود و مشخصاتی که از ضروریات کارکرد آن در شرایط مشخص زمانی و مکانی متأثر است. اگر اولی خصلتی پایدار و کمابیش ماندنی است، دومی کاملاً تابع شرایط فعالیت آن سازمان است. این شرایط از تغییر سطح دانش بشری تا تغییر محیط اجتماعی و سیاسی فعالیت آن تشکل را شامل میشود. این در مورد احزاب بطور کلی و حزب کارگری که مورد بحث اینجا است نیز صادق است.

یک بانک برای هدفی معلوم سازمان میاید. ارتش، کارخانه، بیمارستان و احزاب سیاسی برای انواع دیگر آن. پاره ای از خصوصیات این سازمان ها با پیشرفت علم و تکنولوژی و یا دانش سازمانی و عملکردی انسان تغییرات زیادی کرده است. در همان حال خاصیت هائی از اینها در تمام طول تاریخشان ثابت مانده است. نقاط مشترک سازمانی، سبک کاری و هویتی ارتش امروزی با ارتش دوره برده داری رم بسادگی قابل تشخیص است. سنت های هر دو نوع ارتش کاملاً یکسان است.

در برخورد به حزب نیز باید این دو وجه از خصوصیات را از یکدیگر تفکیک کنیم. یک حزب کمونیستی-کارگری در شرایط مختلف فعالیتش اشکال سازمانی متفاوتی را بخود میگیرد. سازمان حزب در یک جامعه سوسیالیستی با حزب در جامعه سرمایه داری و شکل فعالیت حزب در جامعه مختنق و جامعه ای با آزادی های دموکراتیک متفاوت است. سازمان ما در آخر قرن بیستم با سازمان ما

در اول این قرن قطعاً باید متفاوت باشد زیرا بسادگی تکنولوژی تغییر کرده، دانش سازمانی بشر پیشرفته است و تجربه مشخص تحزب کارگری امروز بسیار وسیع تر از اول قرن است.

در همان حال همانطور که یک ارتش و بانک و کارخانه و مدرسه در جامعه امروز مشخصات پایدار خود را دارند، حزب نیز مشخصاتی ماهوی دارد که از علت وجودی آن ناشی میشود که ملزومات سازمانی در شرایط مشخص نمیتواند آنرا تغییر دهد. این وجه مشترک سازمانی ما با دیگر احزاب کمونیستی کارگری در تاریخ مثلاً حزب بلشویک است. در این قسمت از نوشته همین جنبه پایدار مشخصات حزب کارگری - کمونیستی مورد بحث است. بحث در مورد جنبه فنی تر سازمان را به بعد موکول میکنیم.

هسته اساسی سازمان هر حزب یا تشکیلی را اهداف آن، کسانی که در آن قرار است متشکل شوند و نحوه فعالیت آن تعیین میکنند. سنتهای عملی چنین سازمانی نیز از همینجا نشات میگیرد. ارتش را در نظربگیرید. قرار است عده‌ای را با زور جمع کند و آنها را علیه منفعت زنده‌شان به جنگ و معمولاً به حفاظت از مالکیت مقدس بکشاند. در نتیجه چنین سازمانی مثلاً باید شکل خاصی بخود بگیرد و مثلاً محل فعالیت احاد و اتم هائی باشد که تبانی و همدستی و ارتباط ارگانیک افقی در آن مجاز و ممکن نیست. این محل جمع آوری و سازماندهی سربازانی است که حق ندارند جز "من" کسی را بشناسند. "ما" در چنین ارتشی جا ندارد. اطاعت کورکورانه است و قس غلیظدا. این سنت همه ارتش‌ها است.

مشخصات پایه‌ای حزب ما هم از فلسفه وجودی آن ناشی میشود. حزب ما برای سازماندهی انقلاب اجتماعی کمونیستی تشکیل شده است. این انقلاب انقلابی کارگری است که توسط طبقه کارگر متشکل و آگاه قابل تحقق است. طبقه کارگری که افق خود را به افق همه انسانهای ستمکش و ستمدیده و انسانهایی که آرزوی جهانی بهتر و انسانی‌تر را دارند تبدیل نموده است. حزب ما در تمایز با احزاب دیگر کارگری که یا تصویر روشنی از آینده ندارند یا تغییرات جزئی محدود عملشان را تعیین میکند، عمیق ترین و اساسی ترین تغییر ممکن در جامعه امروز بشری را هدف خود قرار داده است. حزب ما یک حزب کارگری، البته نوع خاصی از آن، است.

اما این تعلق تنها تحلیلی و سوژکتیو نیست. چنین حزبی بنا بر ماهیت آن بطور ابژکتیو و زمینی هم حزب کارگران است. نوعی تشکل کارگری است. ظرف بیان و تمرکز مبارزهای اجتماعی در حال جریان، مبارزه سوسیالیستی کارگران است.

این حزب باید قبل از هر چیز ظرف طبیعی برای فعالیت کارگران کمونیست و رهبران کمونیست حرکتهای توده‌ای باشد. تشکیلات و یا حزبی که فعالیت در آن با زندگی متعارف یک فعال کارگری و یا چنین رهبر و فعال توده‌ای متناقض باشد بنا به تعریف و مستقل از هر شکل سازمانی نمیتواند مبارزهای اجتماعی را سازمان دهد. بگذارید جنبه‌هایی را باز کنیم.

کارگر به شبکه محافل کارگری یا تشکل کارگری میپیوندد زیرا پیوستن به آن بمعنای تقویت مبارزهای که با آن دست به گریبان است میباشد. معلوم است که اگر به این گونه تشکل‌ها پیوندید دستتان توی دست همکاران در محل کار گذاشته میشود، مبارزه هماهنگ میشود و پیروزی ممکن میگردد. تشکل کارگری فرمی موثرتر از مبارزه فردی است. این را هر کارگری که چند سالی تجربه داشته باشد میفهمد. این تشکل‌ها جمع از ما بهتران نیست، جمع برویچه‌های همکار و هم مساله است. تصویر فعال کارگری هم در همین راستا است. این فعال یکی از خودمان است که در این کار از خود تیزبینی و قابلیت نشان میدهد. میتواند بهتر آدمها را متحد کند، میتواند آنها را قانع کند و علی‌رغم همه

اختلافات اخلاقی و سلیقه‌ای و شخصی که انسانها همیشه با هم دارند، دستشان را در دست هم میگذارد، انرژی‌شان را جمع میکند، اعتماد بنفس را بالا میبرد و پیروزی را ممکن میسازد.

حزب کمونیستی کارگری هم باید این خاصیت را داشته باشد. با این تفاوت که مبارزه‌ای وسیع‌تر و عمیق‌تر را نمایندگی میکند. حزب کارگری مجموعه افراد مصلح اجتماعی نیستند که قرار است جانشان را فدا کنند. این حزب تشکل فعالین یک سنت مبارزاتی و یک جنبش اجتماعی است. این تشکل کسانی نیست که خود را فعال این جنبش می‌پندارند، این سازمان فعالین واقعی و حقیقی این حرکت در ابعاد گوناگون آن است. این تشکیلات ممکن است کوچک یا بزرگ باشد، ممکن است که در اول کار و یا در اوج رشد خود باشد اما در هر حال بقول معروف بچه شیر از بچگی شبیه شیر است. این حزب نیز از همان ابتدا این پدیده را نمایندگی میکند.

جنبش ما جنبشی اجتماعی است. مبارزه‌ایست برای رفرم و در همان حال مبارزه‌ایست برای سرنگونی بورژوازی و انقلاب کارگری، این مبارزه‌ایست همه جانبه که تمام عرصه‌ای حیات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در بر میگیرد. عضو حزب کمونیست کارگری به حزب می‌پیوندد تا مبارزه‌اش را با فعالین دیگر همین جنبش در سطح محلی تا سراسری یک کاسه کند، عضو حزب کمونیست کارگری از عضویت خود نیرو میگیرد، تجربه میگیرد، فعالیت خود را بطور بسیار کنکرت و محسوس در عرصه و محیط فعالیت خود تقویت میکند. حوزه حزبی برای چنین عضوی محل تجمع بچه‌های کمونیست کارخانه یا محله است. جمع نامعلومی که هریک از یکجا با پاراشوت در محل پیاده شده‌اند نیست. جمع فعالینی است که زندگی و لاجرم تلاششان برای بهبود آن در محل مشترک است. این آن حلقه اساسی است که اینها را بهم میبافد و متحد نگاه میدارد. اتحاد، تلاش برای متحد ماندن و متحد نگاه داشتن نه مساله‌های فکری و تئوریک که پیش از هر چیز یک مساله عملی مربوط به حیات خود، خانواده و انسانهای جامعه است. فعالیت بعنوان یک عضو بار زیادی را به فعال ما اضافه نمیکند، بار از دوش او برمی‌دارد. جلسه حوزه محل تبادل نظر درباره چه باید کرد، چگونه باید کرد، چه کسی کجای کدام کار را باید بگیرد و غیره است. حوزه ادامه و یا بهتر بگوئیم فرم ارتقا یافته و یا آگاه محفلی است که چنین فعالی از همان ابتدا در آن چشم به فعالیت متشکل باز میکند. شبکه محافل کارگری روابط موجود و واقعی و زنده‌ایست که نه تنها کارگر بلکه کل خانواده و وجود اجتماعی کارگر را بهم می‌پیوندد. حوزه حزب کمونیست کارگری صاحب نفوذ است زیرا به چنین اسکلت زنده محکم و پویای اجتماعی و طبقاتی اتکا دارد. حوزه حزب کمونیست کارگری امکانات دارد زیرا به چنین شبکه انسانهای زنده و اجتماعی متکی است که امکانات دارند. این امکانات البته در واحد خود محدود است اما کثرت تعداد و ریشه آن در رابطه انسانی، آگاهانه و کمونیستی، قابلیت آنرا از امکانات بورژوازی فراتر میبرد.

کمیتة محلی بلحاظ اساسنامه‌ای هر معنی که داشته باشد و هر حقوقی که برایش قائل شده باشند، چیزی جز محل تمرکز با تجربه‌ترین همین فعالین و مرکز هدایت جمع حوزه‌ها در یک محل نیست. کمیتة نمی‌تواند مرکزی غیبی‌ای باشد که کسی از اعضایش را نمیشناسد. این جمع کسانی است که با نام واقعی یا مستعار بهر صورت معتمدین و رهبران حوزه‌ها اند. کمیتة چیزی جز محفل تحزب یافته رهبران کارگری نیست. لذا شبکه حزبی تنها تمرکز سازمانی نیست، تمرکز مبارزه انسانهای زنده اجتماعی، تمرکز همه امکانات آنها است. مشکل است رهبر تحت تعقیب کارگری را پیدا کنید که بطور عادی جایی برای زندگی خود و خانواده اش نداشته باشد یا حوزه و کمیتة‌ای را پیدا کنید که محلی برای چاپ و یا تکثیر نوشته‌های حزب خود را نداشته باشد. این امکانات ممکن است مدرن و سریع نباشند اما هستند. خانه و محل کار کارگران در لیست امکانات چنین رهبر، حوزه یا کمیتة‌ای است.

مشکل ما اما درست فقدان یا ضعف این خصوصیات سازمانی است. این بیان دیگری از همان تناقضی است که در ابتدای نوشته به آن اشاره کردیم. برای دادن سرخ مشکلات بگذارید سنت چپ غیر اجتماعی را در یک شکل اغراق شده طرح کنیم. این ها قطعاً مشخصات حزب ما نیستند اما کمک میکند منشا مشکل را بهتر بشناسیم.

گفتیم که تصویر این سنت از طبقات، احزاب و مبارزه طبقاتی یک بعدی، سطحی و مکانیکی است. گرایشهای اجتماعی و لاجرم نقش احزاب و رابطه آنها با مبارزه طبقات و مبارزه طبقاتی را نمیفهمد. این تلقی خود تلقی یک لایه "غیر اجتماعی" از مبارزه و جامعه است. لایه کسانی که مستقیماً در تولید و باز تولید زندگی در جامعه جایی ندارند، کس دیگری جویشان را میکشد و خود غالباً مجبور به کار و شرکت در حیات اجتماعی نیستند. برای چنین ذهنیتی جامعه، مردم، حزب و غیره پدیده های آستره، مجرد و اسکولاستیکی هستند. در این سیستم تصویر کارگر و زحمتکش شدت رمانتیک، آکسیونی و قهرمانانه است. کارگر برای اینها روشنفکر عقب مانده و بلحاظ فرهنگی مرتجعی است که در جسم یک قهرمان زیبایی اندام حلول کرده است. این نوع کارگر و زحمتکش البته مجازی است. چنین موجوداتی وجود ندارند. این آئینه جادویی است که دانش آموز و دانشجوی ناراضی خود را در آن میبیند. بهمین ترتیب مبارزه بحثی مربوط به جابجائی نیروی خاصی در جامعه نیست، موضعی است که اتخاذ میشود. مسائل جامعه چه تئوریک و چه عملی ربطی به واقعیت زنده ندارند اینها مسائلی تجریدی اند که در قالب منطق صرف و با مراجعه به کتاب میتوان آنها را بهر طرف چرخاند، پیچاند و شکل داد. روشنفکر پا در هوا نه تصویر درستی از انسان حی و حاضر دارد و نه از مسائل او سر در میاورد. اینها برایش پست و خرد هستند.

وقتی علت وجودی از جامعه منفک شده باشد، تشکیلات نیز طبعاً همان قالب را بخود میگیرد. تشکیلات ابزاری برای رسیدن به هدف است. وقتی هدف نتواند خود را به سنتهای اجتماعی وصل کند، به هدفی مجازی، آسمانی، منفک از حیات و تجدید حیات انسانها تبدیل میشود، تشکیلات نیز طبعاً همین خصیصه را باخود همراه خواهد کرد. این بینش وقتی سنت اجتماعی را نمیفهمد، وقتی متوجه مضمون اجتماعی مبارزه طبقاتی نیست، آنوقت حزب نه تمرکز و ظرف یکی کردن یک مبارزه موجود و یک سنت اعتراضی اجتماعی بلکه جمع آدمها و اتم های اجتماعی، کارگر یا روشنفکر، است. عضو تبیین این حزب صرفاً در ادامه انکشاف فکری خود به تشکیلات میپیوندد. بهمین دلیل عضوگیری بیشتر پروسه های ذهنی و فکری است تا عملی. بر خلاف حزب کارگری که عضویت فعالیت فی الحال موجود عضو خود را تسهیل میکند، در اینجا اساساً عضویت قرار است تازه کار عضو را تعریف کند. عضو قبل از پیوستن به تشکیلات فعال عرصه خاصی نبوده، مخالف وضع بوده و معمولاً به آن فکر میکرده، ابراز نارضایتی میکرده کلاس مدرسه را تعطیل میکرده و از این قبیل. پیوستن به تشکیلات تازه مرحله جدیدی در فعالیت عضو است که طی آن برایش معلوم میکنند که با چه کسانی هم حوزه یا هسته شده، این کسان معمولاً کسانی مثل خود او هستند و تشکیلات تازه تعیین میکند این حوزه یا هسته در کجا کار میکند و موضوع کارش چیست. حوزه متکی به شبکه خاصی نیست اساساً متکی به روابطی اجتماعی نیست. اعضا برای شرکت در حوزه یا حزب زندگی معمولی شان را تعطیل یا ترک میکنند. فرود با پاراشوت در یک صحنه عملیاتی ناشناخته البته ساده نیست. شکل فعالیت ناچاراً یا آکسیونی از کار در می آید و یا میکروسکوپی - شیمیائی مخفی و غالباً ترکیبی از هر دو. دعوت مردم به کارهای نامربوط و نامعقول توسط مراکز غیبی ناشناخته در بهترین حالت تصویری غیر واقعی و قهرمانانه از فعال چنین جریانی را بدست میدهد. بهمین دلیل اگر تشکیلات مورد نظر محبوب باشد، تصویر یک عضو یا فعال آن تصویری قهرمانانه، ماورای بشری و دست نیافتنی



است، یک سوپرمن. این واقعیت خود را در نحوه فعالیت بیرونی و درونی این تشکیلات‌ها، در سبک کارشان، در فرهنگ و برخوردشان بیکدیگر و غیره نشان میدهد.

مبارزه‌ای که اینها میکنند نه به معنی واقعی سیاسی است، نه اقتصادی نه فرهنگی. مبارزه در بهترین حالت مراسمی شکوهمند است که طی آن آدمهائی جمع میشوند، اساسا بحث میکنند و در صورت نیاز البته از جانشان میگذرند و بخاطر نجات خلق به آن دست میزنند، عضو چنین تشکیلاتی بنا به تعریف و یا بنا به توقعی که تشکیلاتش از او دارد از انسان معمولی یک سرو گردن بالاتر است. غم نان ندارد، غم تامین فرزند ندارد، غم معاش پدر و مادر ندارد و اصولا رفتارش برای انسان زمینی غیر قابل فهم است.

برای یک حزب کارگری نشست حوزه و کمیته نشست انسانهای هم مساله‌ایست که برای پیدا کردن راه حل، هماهنگی و یکی کردن کار جمع میشوند. جلسه فعالین و رهبرانی است که چشم به همه عرصه های مبارزه از بزرگ تا کوچک از رفرم تا انقلاب دوخته‌اند، این جمع کسانی است که منفعت مشترک را میشناسند و اساسا چون چنین منفعتی را میشناسند گرد هم آمده اند و این منفعت قطب نمای حرکت آنهاست،

اعضای یک تشکیلات غیر اجتماعی را در مقابل نه یک امر عینی بلکه اساسا بدوا موضعی ذهنی بهم پیوند میدهد. بحث و جلسه و نشست کلا معنا و چهارچوب دیگری دارد. در چنین تشکیلاتی جلسه دو خاصیت دارد. خاصیت اول و اساسی مبارزه ایدئولوژیک (منظور البته بحث کشف و غالباً اسکولاستیک و ذهنی است) است و خاصیت دوم تعریف مجدد و از نو علت وجودی و وظایف که البته غالباً منظور ابلاغ مواضع سازمان بمردم بشیوه مشهور به پخش کفتری است.

در این تشکل ها منفعت معلوم و مشخص اجتماعی در سطح محدود و سراسری وجود ندارد و یا همگان سایه آنرا احساس نمیکنند. لاجرم این تشکیلات قطب نمائی زمینی و ملموس ندارد. فقدان این قطب‌نما چسبندگی درونی را یک امر ذهنی میکند که منظم در مراسمی فرقه‌ای عرفانی که جلسه نام دارد باید با درد تجدید شود. در چنین نشستی همه چیز در یک طراز قرار میگیرد. حس تناسب خاصی وجود ندارد، هر اختلاف سیاسی و تاکتیکی و هر دل چرکینی شخصی و هر اختلاف محفلی و یا قدیمی میتواند محمل ساعت ها بحث و تئوری سازی و بخود مشغولی گردد. نفس جلسه در چنین تشکلی خود لااقل هفتاد درصد "مبارزه" را تشکیل میدهد. جلسه پدیده طولانی ذهنی و درد آوری است که تحمل آن از هیچ انسان زمینی ساخته نیست. مسئول بیش از آنکه مسئول پیشبرد کاری باشد، مسئول پمپاژ دائمی روحیه، رفع ابهام در این کشمکش عجیب است. این کاری است که البته جز از آدم تحصیلکرده بر نمی آید. بهمین دلیل تنها همین تیپ میتوانند در سلسله مراتب حزبی بالا بروند. اصولا آدم ها بر اساس این قابلیت ارزیابی میشوند. و این انصافا به مراتب از معیارهای یک تشکیلات کارگری سخت تر است.

فعالین و اعضای این تشکل ها در دنیای بیرون جای خاصی ندارند. اینها کسانی هستند که بطور تیپیک میهمان جامعه خود هستند، میتوانند مبارزه کنند میتوانند نکنند، پیوستگی خاصی باجائی ندارند و امکان خاصی هم ندارند. رهبری در این تشکل ها معمولاً مرکز غیبی است که اعلامیه، بیانیه یا موضع صادر میکند. اگر واحدی در تجدید روحیه و یا پمپاژ نظری به مشکلی برخورد کند، رهبری کسی را میفرستد که میتواند دیگران را دود بدهد.

خود تشکیلات نیز دستخوش این تفسیر است. نوسان از فالانژیسم تشکیلاتی و تشکیلات پرستی تا بی توجهی به تشکیلات، ورود و خروج اختیاری، بهم ریختن تشکیلات همه و همه روی های مختلف یک

سنت واحد است. برای کارگر و هرانسان اجتماعی تشکیلات ابزار و مهمترین ابزار رسیدن به هدف است. تجسم منفعت مشترک است. برای سنت حاشیه‌ای اما تشکیلات منفعت خاص و ابژکتیوی را نمایندگی نمیکند. یک فعال چنین تشکلی بسادگی میتواند از تشکلی به تشکل دیگر برود و امروز سخیف ترین اتهامات را بار تشکل و رفقاییش کند. چنین فعالی نمیفهمد حتی وقتی یک رهبری کارگری در اتحادیه علنا با کارفرمایان کنار می آید چرا باز هم کارگر فعال اتحادیه ابا دارد کلمه ای ناشایست درمورد اتحادیه و رهبران در مقابل دیگران بزند. این واقعا برایش غیر قابل فهم است. باید هم باشد. یک ویژگی بارز این سنت هپروتی تبدیل کردن تشکیلات به موضع کار خود و بخود مشغول داشتن دائمی آن است.

حوزه و هسته و واحد سازمانی در این تشکل ها نه امکانی دارند و نه روابطی. بنابراین چنین تشکیلاتی اگر از جای غیر عادی پول دریافت نکند امکان خاصی ندارد. محل زندگی همه خانه پدري است. با رابطه‌ای که این چنین فعالینی با خانواده خود دارند کسی را در چنین خانه‌ای نمیشود راه داد. امکانی از چنین جایی و چنین رابطه‌ای ساطع نمیشود.

کسانی که دوره ترور و وحشت در جمهوری اسلامی در فاصله سالهای ۸۱-۸۳ را تجربه کرده باشند سلاخی شدن فعالین این تشکل‌ها بدست جانیان جمهوری اسلامی دیده اند. جوانان ۱۲ تا ۱۸ ساله‌ای که با لو رفتنشان جز زیر پل خیابانها جایی برای زندگی نمیافتند و به آسانی قربانی شکارچیان انسان میشوند و بقتل میرسیدند. تراژدی عمیقی که مهر خود را تا مدت‌ها بر چهره جامعه ایران و فعالیت سیاسی در آن برجای خواهد گذاشت.

بهر صورت کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی نمیتواند به چنین تشکلی جلب شود. این تشکیلات نه تنها برای کارگر بلکه اصولا برای هر قشر اجتماعی نا مانوس، ناراحت و غیر قابل انطباق با زندگی است. محیط این تشکیلات کلا انسان عادی و اجتماعی را دفع میکند.

همینجا باید اشاره کنیم که اگر فعالیت یک فعال غیر اجتماعی از نظر کارگر غیرقابل فهم، محیرالعقول، و عجیب است، متقابلا فعالیت یک رهبر کارگری، یک آژیتاتور کارگری و یا یک رهبر عملی کارگری در نظر آن فعال غیر اجتماعی نامفهوم و در بسیاری از موارد مذموم است. برای اینها کنار آمدن با آدمهای دیگر در خدمت منفعت مشترک نوعی کار چاق کنی است. نوعی نقش بازی کردن است که دون شانسان است. و قطعاً آن خلسه روحانی در مبارزه را حاصل نمیکند. راستش اساسا بلد هم نیستند. به این مساله بعدا شاید بیشتر بپردازیم.

تا همینجا رفا باید رد بسیاری از مشکلات خود ما باید قابل رویت باشد. همانگونه که گفتیم البته این تصویرکنونی تشکیلات ما نیست اما شکل اغراق شده کمک میکند تا بتوانیم ردپای منشا مشکلاتمان را ساده تر تشخیص دهیم.

## ۴ - تاکتیک

تاکتیک های ما در برخورد به احزاب بورژوازی، تشکل‌های توده‌ای و و اشکال مختلف مبارزه طبعتا از کل نگرش ما به مبارزه اجتماعی و اهداف این مبارزه تاثیر میپذیرد.

در این رابطه باعتماد ما گرچه مواضع ما در مقابل رویدادهای جامعه در مجموع درست و از زاویه ای کمونیستی و کارگری بوده، تلقیات نادرست تاکتیک های مهمی را از دایره توجه ما خارج کرده است.

برای روشن کردن مساله به تاکتیک و جایگاه آن در یک حزب اجتماعی کارگری و تصور از آن در سنت چپ حاشیه‌ای می‌پردازیم با این امید که بازم دادن یک تصویر اغراق شده از سنت چپ بتواند راه را برای شناخت عمیق تر آن باز نماید و ما را از پرداختن به موارد کنکرت تاکتیکی بی نیاز سازد.

هدف یک حزب کمونیستی کارگری انقلاب کارگری و سازماندهی جامعه کمونیستی است. اما انجام این کار غالباً فوراً ممکن نیست زیرا که نیروی لازم برای آن جمع آوری نگردیده است. بورژوازی با قدرت استدلال میدان را برای کسی خالی نمیکند و طبیعتاً در آوردن قدرت از دست بورژوازی به نیروی اجتماعی و قدرتمند محتاج است. به طبقه کارگری احتیاج دارد که متشکل باشد، بداند که باید قدرت را تصرف کند و بالاخره بداند با این قدرت می‌خواهد چکار کند. این جابجائی قدرت و تغییر ساختمان جامعه، این انقلاب، بعلاوه محتاج آن است که طبقه کارگر آفاق خود را به افق وسیع‌ترین توده‌های مردم تبدیل نموده و آنها را گرد پرچم خود، پرچم انقلاب کمونیستی، متحد کرده باشد. هدف یک حزب کارگری رسیدن به این انقلاب است و این قطب نمای عمومی حرکت اوست. تحقق این امر اما کار می‌خواهد، تجربه لازم دارد و زمان میبرد. متأسفانه جامعه طبقاتی و بورژوازی اجازه نمیدهد که این کار طی یک دوره آموزشی فرضی انجام شود. این پروسه ایست که در متن زندگی و حیات روزانه انسانها باید تحقق یابد. حیات روزانه‌ای که خود عرصه همه محدودیت‌ها و محرمیتها و کشمکش‌ها است.

چنین مبارزه‌ای البته پروسه کشمکش پیوسته‌ایست که در همه عرصه‌های حیات اجتماعی انسانها در بر میگیرد. کارگر مستقل از اینکه آگاه باشد یا نباشد روزمره ناچار به دفاع از زندگی فیزیکی و معنوی خود و خانواده اش در مقابل بورژوازی است. تحولات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی پروسه‌های بلانقطاعی هستند. این تحولات بر زندگی انسانهای جامعه و از جمله کارگران تأثیر میگذارد و طبقه کارگر خود یکی از نیروهای اصلی تأثیر گذارنده و تأثیر گیرنده در این تحولات است. جامعه، جامعه طبقاتی است و کل طبقات و اقشار جامعه در کشمکش و رودروئی گاه آشکار و گاه پنهان هستند. بدین معنی پروسه تدرک نبرد آخر و انقلاب کارگری خود در متن سلسله نبردهای پیوسته گاه آشکار و گاه پنهان، گاه توأم با جهش گاه بطئی باید انجام شود. این دو پروسه یعنی تدرک و انجام انقلاب کمونیستی و مبارزه طبقاتی جاری در جامعه پروسه واحدی را تشکیل میدهند. حزب کمونیست کارگری نیز تنها حزب انقلاب آخر نیست، حزب این یا آن موضوع و مشکل مشخص نیست، حزب مبارزه سراسری در مقابل محلی نیست. این حزب، حزب هر لحظه این مبارزه و هر عرصه و در هر محدوده آن است.

چنین حزبی بناچار باید چه در بعد سراسری چه در بعد محلی در هر کشمکش هدف خود را بشناسد، نیروی خود را در این کشمکش ارزیابی کند و راه متناسب برای رسیدن به این هدف را تعیین نماید. این چیزی جز اتخاذ تاکتیک نیست. تاکتیک برای یک حزب کارگری راه عملی رسیدن به پیروزی در یک نبرد مشخص است. نبرد مشخص است، پیروزی تعریف شده است و از این رو تاکتیک درست آنست که با کمترین "هزینه" در سریع ترین مدت این پیروزی را ممکن سازد. اینها مولفه‌هایی است که باید به آن دقیق شد زیرا یکی از نقاط افتراق تاکتیک در یک حزب اجتماعی کارگری و یک حزب غیر اجتماعی است.

احزاب و تشکلهای غیر اجتماعی تلقی دیگری از مبارزه و تاکتیک دارند. اینها نمیفهمند که انسانها برای اهداف کاملاً مشخص و انسانی پای به میدان مبارزه میگذارند و امید پیروزی دارند. کسی که پیروزی در یک مبارزه را ممکن نداند اما در آن شرکت کند تنها باید عارفی باشد که زندگی برایش مهم نیست، کسی است که برایش مرگ همان پیروزی است،

در نوع مسلح این تشکل‌ها "مردم" گویا باید آماده باشند باخوشحالی و افتخار جانشان را روزی سه بار فدا کنند. جنگ حماسی است، خون پر افتخار است، درجه افتخار تشکیلات در این "مبارزه" مستقیماً با درجه خونین و مالین شدن آن مربوط است. لیست شهدا حرف آخر در بحث حقانیت است. در نوع سیاسی کار، و "الرزیک به اسلحه"، اعتصاب و تظاهرات همین نقش را دارد. توقع دارند مردم روزی سه وعده صبح و ظهر و شب یک اعتصاب یا تظاهرات راه بیاندازند. هرچه باشد برعکس انسان عادی قهرمان ذهنی اینها از اعتصاب لذت میبرد. بهر صورت در این مبارزه خوش بینی و امید به آینده جای زیادی ندارد. نوعی شهادت طلبی مذهبی-فرقه‌ای نوعی عرفان، درویش مسلکی و قلندر مای مسلط است.

نتیجتاً در این سیستم تاکتیک راه رسیدن به پیروزی نیست. موضع است، مسأله‌ای اساساً ذهنی است که باید حل و فصل شود و البته غالباً جواب آن در "کتاب" آمده است. اصولاً پیروزی یا تعریف معلومی ندارد و یا اگر دارد جز پیروزی "نهائی" نیست. تاکتیک راه رسیدن به افتخار است. راه هیجان انگیزتر کردن و گرمتر کردن آتش مبارزه است. نوعی الدرمد بلدرم و رجز پهلوانانه است.

این عدم ارتباط با واقعیت اجتماعی انسانها دو انعکاس ظاهراً متناقض را ببار میآورد. در یک سطح اینها از زندگی اجتماعی انسانها چیزی نمیفهمند، در نتیجه ابعاد بسیار وسیع مبارزات محدود (بلحاظ هدف) یعنی مبارزه برای فرم (در همه عرصه‌ها)، اهمیت آن در زندگی و لاجرم در مبارزه کارگر و انسان تحت ستم را نمیفهمند، توجه به این مبارزه را رفرمیسم میدانند و رد میکنند و یا در بهترین حالت به آن بی توجه‌اند. در نتیجه در این سطح از بحث مبارزه برای اینها جز مبارزه برای سرنگونی دولت یا بهر حال قدرت حاکم چیزی نیست.

از این تلقی تاکتیک‌هایی حاصل میشوند که به پیروزی و به نیروی آماده برای تحقق آن ربطی ندارد. حاصل تاکتیک "چپ" و نامعقول است. نوع مسلحانه این جریانات جز اسلحه‌آزاری را در زندگی شان برسمیت نمی‌شناسند و در نتیجه کیش اسلحه به بخشی از ایدئولوژی اینها تبدیل میشود. نوع سیاسی کار و غیر مسلحانه غالباً به صدور بیانیه و اعلامیه نامربوط و اگر زورشان برسد تظاهرات و آکسیونهای تشکیلاتی می‌رسند.

اما همین تاکتیک‌ها میتوانند به راست روی در اساسی ترین عرصه‌های مبارزه واقعی تبدیل شوند و در بسیاری از اوقات میشوند. مهم نیست که این جریانات در ذهن خود در کجا زندگی میکنند. مهم این است که اینها بطور واقعی در جامعه‌ای قرار دارند که مسائل واقعی و کشمکش‌های واقعی را به دامن اینها پرتاب میکند. منطقی زندگی این است که هر چند از مریخ هم آمده باشید اگر بخواهید رسماً با شما مانند دیوانه برخورد نکنند بالاخره باید حرفی هم درباره آنچه که جامعه به آن مشغول است بزنید و جای خود را در معادلات جامعه تعیین کنید. این جایی است که بطور واقعی علیرغم هر موضع کلی جایگاه اجتماعی این نیروها معلوم میشود.

محدود بودن درک از مبارزه طبقاتی کسی را از قرار گرفتن در متن مبارزه و کشمکش واقعی جاری در جامعه معاف نمیکند. این گونه تشکل‌ها هم در این متن قرار میگیرند. اینها با این زندگی واقعی مشکل زیادی ندارند، افقی متمایز در مقابل کل کشمکش طبقاتی، به معنی وسیع آن، ندارند و در سطح مسائل اساسی جامعه اگر جز سنت رفرمیستی و ناسیونالیستی بورژوازی را نمیتوانند نمایندگی کنند. این آن روی سکه است که با خود راست روی در مسائل اساسی جامعه، در ارزیابی احزاب، در فرهنگ، در اقتصاد و غیره را بخود به همراه می‌آورد. ترکیب تاکتیک‌های ماجراجویانه با مواضع و تاکتیک‌های راست ملقمه‌ایست که بخوبی این جریانات را نمایندگی میکند. ملقمه مواضع و

عملکردهای چپ و راست به همراه موزیک متن رجزخوانی جنگی چیزی است که اینها از تاکتیک میفهمند.

البته این روش ها و این تبیین ها البته همانطور که گفتیم با امروز ما فاصله بسیاری دارد. اما بهر صورت حزب ما بیش از اینکه بدام چنین تاکتیک هائی افتاده باشد زیر بار فشار عادات قدیمی و عدم توجه بمضامین اجتماعی مبارزه، فرصت های طلایی را از دست داده است. کنار زدن این محدودیت در تاکتیک جز باشناختن ریشه محدودیت ها ممکن نیست. هر رفیق ما در هر حوزه و یا کمیته میتواند رد چنین برداشتهائی را نشان دهد.

## ۵ - تبلیغ (آژیتاسیون) و مبلغین (آژیتاتورها)

قبل از پرداختن به بحث تسلیح حزب و اصولا جایگاه مبارزه مسلحانه یک مساله اساسی دیگر باید مورد بحث قرار گیرد و آن نقش آژیتاسیون و بویژه آژیتاتورهای توده‌ای و کارگری در یک حزب اجتماعی کمونیستی کارگری است.

مساله آژیتاتورهای توده‌ای، رهبران شناخته شده حرکت‌های مردم یک مساله کلیدی در حزبی با اهداف اجتماعی است. در چنین حزبی، بنا بتعریف، حزب رهبر حرکت‌های حق طلبانه و مساوات جویانه مردم در سطوح و اشکال مختلف عملی، فکری و سیاسی است. چه چیز طبیعی تر از این است که ستون فقرات رهبری حزبی بطور واقعی شبکه همین رهبران کارگری و توده‌ای باشد؟ جواب این است تا طبیعی را چه چیز تعریف کنیم!

برای یک حزب اجتماعی کارگری این طبیعی است زیرا درگیر این مبارزه است و قرار است حزب رهبری و پیروزی این مبارزات باشد. برای تشکل های حاشیه‌ای چپ این اما غیر طبیعی است زیرا اهداف معلوم اجتماعی محلل گردهم آئی اینها نیست. در بحث تشکیلات الگوی فعالیت فعال این جریانها را ترسیم کردیم. اینجا همینقدر باید بگوئیم که سنتا در این تشکل ها ما یک شبکه مخفی و محترم از آدم های بی ریشه داریم و شبکه علنی از رهبران و فعالین کارگری و توده‌ای که بنا به خصلت کارشان علنی هستند. آن مرکز غیبی و بی ریشه محترم قرار است نظرات خود را به این بخش علنی ابلاغ نماید. خطری هم اگر حزب را تهدید کرد اولین کسانی که در صف اول حفاظت قرار میگیرند البته همین تشکیلات مخفی است که مخفیانه در همان خانه والدین خود به زندگی ادامه خواهد داد.

ما بطور واقعی با این مساله مشکل داشته‌ایم و هنوز داریم. این بخش قابل توجهی از فعالین جنبشهای کارگری و توده‌ای را علی رغم همه علاقه‌شان بما از ما دور نگاه داشته است. کمتر کسی میتواند باور کند که رهبران شناخته شده علنی جریان ما در عراق زیر فشار و بطور نیمه و ناتمام به ارگانهای رهبری قبولانده شدند.

بحث اینجا در مورد علنی کاری و مخفی کاری نیست. علنی بودن و درجه علنیت ارتباط تشکیلاتی با حزب یک مساله تاکتیکی است که باید بطور زنده در مورد آن تصمیم گرفت. ما چند سال قبل نوشته‌ای در باره کار مخفی و رابطه آن با شبکه های حزبی نوشتیم که در اختیار حزب کمونیست کارگری عراق قرار گرفته و اینجا آن بحث را تکرار نمیکنیم. بحث ما در اینجا جایگاه این رهبران علنی و عملی در حزب است. پس بگذارید بحث را با همان الگوهای اغراق شده ادامه بدهیم تا منظور

روشنتر شود. البته ما تنها به چند مولفه اشاره میکنیم. و خواننده علاقمند را به مراجعه به سایر نوشته‌های کمونیسم کارگری در این مورد و بویژه بحث اژیتاتور پرولتر (۲) دعوت میکنیم.

تبلیغ (اژیتاسیون) برای یک حزب کارگری ابزاری حیاتی است. اژیتاسون وسیله ارتباط مستقیم هر حزب کارگری، هر کانون کمونیستی و مبارزاتی کارگران با توده کارگر و مخاطبین آن است. اژیتاسیون زبان یا ابزار اولیه و شاید موثرترین ابزار دسترسی رهبر کارگری به کارگران و اصولاً مخاطبین این حزب است. اژیتاسیون و تبلیغ چه در یک مبارزه محلی و چه سراسری، چه برای یک خواست محدود چه برای انقلاب کارگری قرار است متحد کننده، افق دهنده، بسیج کننده باشد. اژیتاتور کسی است که بطور زنده هدف را در مقابل کارگر قرار میدهد، پیروزی را تعریف میکند، برای آن نیرو بسیج میکند، اعتماد بنفس می‌آفریند، تجربه را جمع میکند و غیره و غیره. اگر قرار است کارگر آگاه و متحد گردد، اگر قرار است نیروی خود را باور کند، اگر قرار است در میدان مبارزه هدف معینی را تعقیب کند، اژیتاسیون و اژیتاتورها صف مقدم و مهمترین صف این فعل و انفعالند. رهبران کارگری قبل از هر چیز اژیتاتورهای کارگری هستند و یک حزب کمونیست کارگری قبل از هر چیز شبکه بهم پیوسته اژیتاتورهای پرولتر و توده‌ای است.

اژیتاسیون بنا به خصلت خود زنده، قابل فهم، صریح، تیز و عمیق است. اژیتاتور بنا به خصلت خود نمیتواند غیبی و مخفی باشد. هویت تشکیلاتی و رابطه یک اژیتاتور پرولتر با حزبش حتما در بسیاری مواقع مخفی است اما خود اژیتاتور علنی است و چهارچوب علنیت وی را نیز تناسب قوا تعیین میکند. اژیتاتور به این معنی قانونی است. قانون نه بمعنی مکتوب آن بلکه بمعنی بیان تناسب قوای بین کارگر و بورژازی.

برای جریان‌های غیر اجتماعی اما جایگاه اژیتاسیون و نتیجتاً اژیتاتورها یک سره وارونه است و این وارونگی از دو سر به ارث میرسد. از معیوب بودن درک اینها از تبلیغ و اژیتاسیون و از وارونه بودن فهمشان از رهبری مبارزه و جایگاه اژیتاتورهای کارگری و توده‌ای.

اگر تبلیغ حلقه مرتبط کننده تشکیلات با موضوع کارش در یک مبارزه معین است، در مورد جریان‌های غیر اجتماعی این حلقه گسسته است. برای یک تشکل چپ حاشیه‌ای کارگر، اصولاً مردم، ناآگاهانی هستند که مشغول مبارزات خرد و حقیر و پیش پا افتاده میباشند. هدف تبلیغ متوجه کردن مردم به اهداف سازمان و کندن آنها از این "رفرمیسم" و "خرده کاری" است. اما اهداف سازمان خود بسادگی قابل ترجمه به زبان بنی بشر نیست. اصولاً هدف یک آرمان کلی و در بهترین حالت یک سوسیالیسم نامربوط به زندگی انسان است. کمتر کسی از اینها میتواند چند دقیقه به زبانی قابل فهم برای کسانی جز فرقه خودشان توضیح دهد فی‌المثل سوسیالیسم چیست، کارگران چرا باید سوسیالیست شوند، هر انسان تحت ستم چرا باید به گرد پرچم سوسیالیسم گردآید، چرا مذهب خرافه است، چرا ناسیونالیسم ارتجاعی است و غیره. سوسیالیسم برای اینها چندان ربطی مستقیم به این مسائل ندارد و اصولاً بحث درباره حیات انسانها فعلی و موجود نیست. سوسیالیسم، کمونیسم و مارکسیسم برای اینان یک موضع فرقه‌ای است که قابل فهم برای کسانی که در خارج فرقه قرار دارند نیست.

بهر صورت تبلیغ در این تشکل‌ها قرار است آن تاکتیک‌های کدائی را مطرح کند و یا حقانیت یک سوسیالیسم غیر اجتماعی را اثبات نماید که البته کار ساده‌ای نیست. حاصل این تلاش متن مکتوب یا یک سخنرانی کلیشه‌ای، غامض، نامفهوم، غیر قانع کننده و طبیعتاً خسته کننده ایست که دست آخر شنونده خاطره خاصی جز شکل و جنس سخنران و یا رنگ اعلامیه را بخاطر نخواهد داشت. این هیچ ربطی به اژیتاسیونی که ما در یک حزب کارگری تصویر کردیم ندارد.

اگر آژیتاسیون این باشد تکلیف آژیتاتور هم معلوم است. حقیقت این است که وضع آژیتاتورهای توده‌ای بطور کلی و کارگری بطور اخص در این تشکل‌ها تصویری گویا تر از نفس وضعیت تبلیغ بدست می‌دهد.

اگر مبلغ قرار است که چنین حرفها و مواضعی را تحویل خلق الناس بدهد آنوقت کل رهبران عملی کارگران، و فعالین حرکت کمونیستی در میان کارگران و توده مردم از این مسئولیت معاف میشوند زیرا این به سادگی نه به اصطلاح با گروه خون آنان سازگار است و نه اساسا از عهده آن بر می‌آیند. این تنها از عهده نوع خاصی از تحصیلکردگان ساخته است. بنابراین جای شبکه آژیتاتورهای توده‌ای و کارگری را در این تشکل‌ها شبکه تحصیلکردگان غیراجتماعی می‌گیرد. این تشکلها علیرغم وجود احاد کارگران در آن اساسا چیزی جز همین شبکه تحصیلکردگان ناراضی و غیر اجتماعی نیست. در این سطح مبلغ توده‌ای و کارگری اگر هم در شرایط خاصی به تشکیلات پیوسته باشد نقش تدارکاتی، ویتترین علنی و درجه چندم را نسبت به اسکلت مخفی‌تر، محترم‌تر و مریخی‌تر با اصطلاح کادرها دارد. این ما را به سر دوم این ماجرا یعنی تصور اینها از رهبری بطور کلی و رهبری مبارزه توده‌ای یا کارگری بطور اخص میرساند.

تصویر این تشکیلات‌ها از مکانیسم‌های رهبری در جامعه نیز به اندازه تصویر آنان از خود جامعه کودکانه، تخیلی و پرت است. تصور این است که رهبری مبارزه یا آکسیون توسط یک هسته، حوزه یا شاخه مخفی تشکیلات انجام میشود. مردم و کارگران البته با خود تشکیلات اساسا از طریق اعلامیه‌ها و آکسیونها و گذشته پرافتخار آن آشنا هستند و منتظرند ببینند تشکیلات چه رهنمودی می‌دهد. تشکیلات نیز در این سناریو آماده است و رهنمودهای خود را از طریق بیانیه و اطلاعیه صادره از "مراکز غیبی" به مردم ابلاغ میکند، شعارها را تعیین میکند میگوید باید چه کرد و چه نکرد. خلاصه در این سناریو آن رهبران مخفی در رویای خود رهبری مردم را بدست می‌گیرند. نقش آژیتاتور و رهبر محلی کارگران در این میان این است که در غار حرا برای دریافت ابلاغیه جبرئیل منتظر بماند و بمحض دریافت، آنرا با هللهل برای مردم توضیح دهد. ذهنیت این تشکل‌ها و فعالین بقول معروف سیاه سفید ویا شیر یا خطی است. مبارزه یا هست یا نیست. اگر هست مردم در حال اعتصاب یا تظاهرات هستند اگر نیست نیستند. اینها اصلا پیچیدگی اشکال مبارزه که محتاج تصمیم‌گیری فوری و در محل است را درک نمی‌کنند. بنابراین حتی نقش ابزاری آژیتاتور را نمی‌فهمند. روشن است که این سناریو بیش از حد خیالی است. آنچه که اتفاق می‌افتد دو چیز است:

اولا حتی اگر هم تشکیلات محبوبیتی داشته باشد مواضع آن بتواند بر سیر مبارزه مردم تاثیر بگذارد، سرانجام کسی لازم است در محل جلو صف قرار بگیرد، و بطور واقعی رهبری را بدست گیرد. این کار را رهبران عملی و آژیتاتورهای موجود در محیط بعهده می‌گیرند. تشکیلات تنها کار عملی‌ای که برایش می‌ماند صدور اطلاعیه در مجیز آکسیون و حتی عقب ماندگی و ندانم کاری‌های آن و البته گزارش خبری آن در نشریاتشان خواهد بود. تشکیلات حاشیه‌ای در همان حاشیه به زندگی پرافتخار خود در دنیای تخیلی‌اش ادامه خواهد داد.

ثانیا، این برخورد به آژیتاتورها بطور واقعی عرصه حیات اجتماعی و عوامل مستقیم تاثیر گذاری در آنرا از دسترس تشکیلات دور میکند. چنین تشکیلاتی ممکن است بتواند در شرایطی کارگران زیادی را به صفوف خود جلب نماید اما این کارگران بعنوان احاد به چنین تشکیلاتی می‌پیوندند و خود تشکیلات قادر به در برگیری آن عرصه و مبارزه و فعل و انفعال اجتماعی کارگران کمونیست و سوسیالیست نیست. این وجه از حیات اجتماعی با هیچ آیه‌ای اساسنامه‌ای یا قطعنامه‌ای قابل پیوست شدن به حزب و تشکیلات نیست. این یک واقعیت پایه‌ای تر است. و تغییر آن تغییری عمیق‌تر.

حزب ما از این تصویر فاصله گرفته اما ما هنوز هم با این تلقی مشکل داریم و باید ریشه آن را در آوریم.

## ۶ - تسلیح و مبارزه مسلحانه

از مجموعه نکاتی که قرار بود در اینجا به آن اشاره کنیم یک نکته باقی میماند و آن مساله جایگاه تسلیح و مبارزه مسلحانه برای حزب ما است. بگذارید بحث را با بیان این واقعیت شروع کنیم که ما از همان ابتدای تشکل حزب کمونیست کارگری عراق خواهان تشکیل فوری نیروی مسلح حزب بودیم و این خواست و استدلال ما گرچه بعنوان یک قرار مصوب مورد تایید کمیته مرکزی قرار گرفت اما بطور واقعی این یکی از آن زمینه هائی بوده که بیشترین مقاومت عملی در سطوح مختلف تشکیلات در مقابل آن صورت گرفته است. این مقاومت بنظر ما بیش از هر چیز از همان ناروشنی ها و یک جانبه گری هائی است که بحث را با آن شروع کردیم ناشی میشود.

در مبارزه‌ای که جریان ما علیه ناسیونالیسم کرد و منجمله سنت مبارزه مسلحانه ناسیونالیستی احزاب ملی کرد داشت، این نقد در مواردی بطور ناموجه و نادرستی به کل پدیده مسلح شدن احزاب و حتی گاه به مبارزه مسلحانه بطور کلی بسط داده شد. شاید بهتر باشد گفته شود که این تزه‌ای از قبیل موجود بدون اینکه در ارتباط منطقی‌ای با دیدگاههای کمونیسم کارگری داشته باشد مجال طرح یافتند. گویا مسلح شدن احزاب کمونیست، دفاع مسلحانه این احزاب از خود در مقابل تعرض مسلحانه دولتها، احزاب بورژوا و دارو دسته های باند سیاهی مخالف روح کمونیسم و حرکت کارگری است. ، سازمان دادن مبارزه مسلحانه توسط یک حزب کمونیستی در مقابل هجوم مسلحانه دولت در شرایطی که امکان اینها وجود دارد، "غیر کارگری" است و گویا تنها شکل مبارزه کارگری و کمونیستی اعتصاب، تظاهرات و قیام توده‌ای است! این واقعیتی است که بخش زیادی از "حساسیت" رفقای ما به تسلیح و مساله مبارزه مسلحانه ناشی از نفرت بحق آنان از سنت ناسیونالیسم کرد است. اما این در نهایت چیزی از معنی اجتماعی محدودیت هائی که بما تحمیل کرده کم نمیکند. بنا براین باید از پایه به این مساله پرداخت.

این مساله علیرغم اهمیت عملی آن در شرایط خاص، بلحاظ تحلیلی در سطح مسائل عمومی که تاکنون در باره آنها بحث داشتیم نیست به این معنی که بحثی محدود تر و مشخص تر است. اما این مانع عروج آن به یک مساله محوری در میان احزاب و تشکل های کمونیست نشده است.

قرن بیست با زدن دست رد به سینه قهر و مبارزه قهر آمیز از جانب بخش وسیعی از سوسیال دمکراسی و جنبش رفرمیستی کارگری اروپا شروع شد. انقلاب اکتبر ترک های جدی را در این رفرمیسم وارد ساخت اما این جریان با بعدها روند دیگری یافت. حاصل اینکه دهه ۶۰ و ۷۰ شاهد عروج و سیطره مبارزه مسلحانه بر بخش وسیعی از مبارزات و احزاب و گروه‌های سیاسی بویژه در کشورهای به اصطلاح جهان سوم در مبارزات رهائی بخش و معطوف به مساله ملی بود. این خود در واقع بعدی از تسلط عمومی تر ناسیونالیسم بر احزاب و جریانات چپ بود که بنام کمونیسم و مارکسیسم اظهار وجود میکردند. این کیش اسلحه البته در ده ۸۰ و بویژه بعد از آن در پرتو تحولات عمیق دهه ۹۰ به عکس خود تبدیل گردید.

تعقیب ریشه‌های تاریخی، اجتماعی و نظری این پروسه و از جمله نقش جریانات غیر اجتماعی و حاشیه‌ای نظیر تشکل های چریکی از نوع "گواریستی" یا "ماریگلائی"، اختلافات اینها با جریانات بهمان



اندازه غیر اجتماعی موسوم به "مشئ توده‌ای" و "سیاسی تشکیلاتی" می‌تواند مفید و شاید جالب و سرگرم کننده باشد. اما این بحث تفصیلی تر است که باید آنرا به فرصت دیگری موکول کرد.

در اینجا فقط به یک نکته اساسی اشاره می‌کنیم که به بحث ما ارتباط نزدیکتری دارد. مساله این است که تلقی چپ غیر اجتماعی از مبارزه مسلحانه هم غیر اجتماعی و هم غیر سیاسی است.

اول به تلقی غیر اجتماعی بپردازیم. در سنت جریان‌های اجتماعی مبارزه مسلحانه یکی از اشکال فعالیت است که بر شکل حیات اجتماعی انطباق دارد و از آن نیرو می‌گیرد. احزاب فعال در جوامع دهقانی را اگر در نظر بگیریم، متوجه میشویم که سیستم نگهداری و باز تولید نیروی مسلح، چهار چوب عمل و اهداف آن در هر دوره بر حیات اجتماعی دهقانان منطبق است. یک دهقان متوسط در هر شرایط می‌تواند در سیر مبارزه خود به نیروی مسلح چنین حزبی بپیوندد بدون اینکه مجبور باشد که از حیات اجتماعی، اقتصادی و معنوی خود و دست بکشد. شکل تشکیلاتی، نرم فعالیت، اهداف و تاکتیک‌های سازمان نظامی در این تشکل‌ها با موجودیت اجتماعی دهقان تناقض ندارد. همین بازتولید و گسترش و کارائی نیروی نظامی را تضمین می‌کند. جنبش زاپاتا و پانچو ویلا در آمریکای لاتین و جنبش رهایی بخش در چین و ویتنام، نمونه‌های زنده‌ی این سنت هستند. با کنده شدن بخش وسیعی از دهقانان از زمین و گسترش شهرنشینی جریان‌های اصلی ناسیونالیست در این عرصه نیز به نوبه خود اشکال، تاکتیک‌ها و اهداف منبع نیروی خود منطبق ساخته‌اند. نمونه مجسم اتحادیه میهنی و احزاب دمکرات کردستان ایران و عراق اند. پیشمرگاتی در این تشکل‌ها ساده است. این انطباق با منطق اجتماعی صورت گرفته است. نیروی اینها به تناوب تعویض می‌شود، هرکس بعد از مدتی پیشمرگاتی می‌تواند استراحت کند و حتی در صورت فشار به نیروهای دولتی بپیوندد. تعویض نیرو چه بشکل تسلیم و چه حتی در شکل رفت و آمد پیوسته میان اینها و نیروهای دولتی نوعی انطباق "خلاق" با شرایط است که برای اینها نه نقطه ضعف که نوعی نقطه قدرت است. این رفت و آمد با اهداف و آرمانهای آنها تناقض ماهوی پیدا نمی‌کند.

سازمان چپ و بویژه نوع غیر اجتماعی آن در این زمینه دچار مشکل است. دهه ۶۰ جریان‌های چپ غیر اجتماعی، که اساسا پدیده‌ی شهری هستند، به فعالیت مسلحانه کشیده شدند. منبع نیروی لازم برای صفوف این تشکل‌ها نمیتوانست چیزی جز اقلات غیر اجتماعی و بویژه دانش آموزان و دانشجویان باشد. با کاهش نیروی تامین کننده صفوف این جریان‌ها، دایره عمل آنها کاهش یافت و به محافل کوچک قابل صرف نظر تنزل یافتند.

اما صرف نظر از جریان‌های حاشیه‌ای و غیر اجتماعی، جریان‌های ریشه‌دار تر ناسیونال چپ به اصطلاح مارکسیست نیز این مشکل را به ارث بردند. اینها مبارزه مسلحانه را نه از الگوهای شهری تر و متاخر تر که معمولا از مدل ماژوئیستی و سنت فعالیت مسلحانه احزاب ناسیونالیست کپی کردند. در جامعه شهری اینها بتدریج درست با همان مشکل جریان‌های حاشیه‌ای روبرو شدند. تشکل نظامی اینها، اهداف آن و غیره پاسخگوی قشریندی جدید جامعه نبود. تحولات جامعه تر دهقانی محاصره شهر از طریق روستا را نامربوط ساخته بود و اینها میبایست به زندگی شهری متکی میشدند. اگر احزاب سنتی ناسیونالیست می‌توانستند با آن پروسه جابجائی پیوسته صفوف خود را نو نمایند و نیروی تازه بخود جلب کنند، اینها رادیکال تر از آن بودند که چه خود و چه جامعه چنین پروسه‌ای را برایشان موجه سازد. در نتیجه با مشکل جذب نیرو مواجه میشوند. درست بهمین دلیل احزاب سنتی ناسیونالیستی حتی اگر ده شقه هم شوند باز هریک به تنهایی نسبت تقریبی نیروی خود با این جریان‌های چپ را حفظ میکنند و باز هریک به اندازه دوره قبل از جدائی نیرو جمع میکنند. نمونه چنین وضعی کومه له در

کردستان ایران است. مشکل فرسودگی نیرو و عدم قابلیت در تمدید نیرو مشکلی ریشه‌ای در حیات نظامی و تشکیلاتی کومه‌له بوده است که رفقا کمابیش با آن آشنا هستند.

راه حل این مشکل دو راه بیشتر نیست. یا باید از ناسیونالیسم کند، به طبقه کارگر و زحمتکش که امروزه دیگر الگوی زندگی حتی در مناطق دورافتاده شهری است (به کار مزدوری مشغول است) متکی شد و یا باید قالب رادیکال را کنار گذاشت و به سنت مادر یعنی سنت ناسیونالیستی پیوست. در غیاب این انتخاب چیزی جز ذوب شدن و نزول را نمیتوان انتظار داشت. جامعه قادر به تامین طولانی پدیده‌های نجسب نیست. کومه‌له رنج‌دوران در عراق راه دوم را انتخاب کرد و خود را از مظاهر دست و پاگیر چپ و مارکسیستی رها کرد. کومه‌له ایران در این انتخاب ابتدا تردید کرد و با جدائی ما و بخش اصلی کادرهای کمونیستش مسیر تخریبی را در پیش گرفت، هرچند این تخریب بسیار سریعتر از آنکه ما فکر میکردیم محصول خود را بدست داده است. بهر صورت تلاش ما در حزب کمونیست ایران و در کومه‌له در دوره گذشته از زاویه فعالیت مسلح جلب تشکیلات به این چرخش بود که خواننده میتواند به اسناد مربوطه (فی‌المثل به "مبارزه مسلحانه در کردستان" نوشته منصور حکمت در نشریه کمونیست) مراجعه نماید. بهر حال یک حزب کارگری اگر بخواهد چنین مبارزه‌ای را سازمان دهد، اشکال سازمانی، نحوه عمل و اهداف این مبارزه در هر دوره باید متضمن تجدید نیرو توسط جامعه باشد.

گفتمیم تلقی جریانات غیر اجتماعی از مبارزه مسلحانه بعلاوه غیر سیاسی هم هست. این شاید عنوان زیاد دقیقی نباشد اما میخواهیم نکته‌ای را برجسته کنیم. مبارزه مسلحانه خود وجهی از مبارزه سیاسی است. از اهداف آن مبارزه منشا میگردد و همین مبارزه سیاسی است که آنرا قالب میزند. احزاب و سنت‌های اجتماعی وجوه مختلف کشمکش موجود در جامعه را منعکس میکنند. لاجرم برای این جریانات، از جمله جریانات ناسیونالیست، مبارزه مسلحانه تنها وجهی از جدال و کشمکش آنها را منعکس میکند. کشاندن مردم به فعالیت متشکل و قیام علیه حکومت معمولاً در محدوده اهداف و سیاستهای احزاب ناسیونالیست قرار نمیگیرد. لذا از قضا مبارزه مسلحانه، برعکس تلقی چپ از آن، برای چنین احزابی چیزی جز اهرم برای به سازش کشاندن قدرت مرکزی در سپهیم کردن اینان در قدرت نیست.

جریانات غیر اجتماعی برخوردارشان به این مبارزه به این معنی غیر سیاسی است. نوع مسلحانه اینها که تا اواخر دهه ۷۰ به وفور قابل یافت بودند اساساً به کیش اسلحه گرویده بودند. جز مبارزه مسلحانه چریک مخفی شهری (و در مواردی روستائی) مبارزات دیگر اساساً در حیطه فعالیت اینها قرار نمی‌گیرد. اینها بنا به تعریف غیر اجتماعی و حاشیه‌ای هستند،

اما نوع مقابل برخوردار به این شکل از مبارزه نیز قابل توجه است. این شکل اتفاقاً در نقد "مشی چریکی" و حرکت‌های مسلحانه جریانات ناسیونالیست شکل گرفت. در رابطه با مبارزه مسلحانه قدر مسلم اینها معتقد به قیام کارگران در روز خودش هستند. اما از سر نقد جریانات مسلح و در مرزبندی با آنها اینان از آن سر بام سرازیر گردیدند. برخوردار اینها به اسلحه و مبارزه مسلح بهمان اندازه برخوردار جریانات چریکی غیر سیاسی است. اولی از یک نهایت سر در می‌آورد و دومی از نهایت دیگر. در شرایط متعارف که اظهار وجود مسلحانه وزنه مهمی در جامعه نیست، برخوردار غیر سیاسی و غیر اجتماعی اینان به این مساله چندان برجسته نیست. اما در شرایطی که دیگر اوضاع متعارف نیست اینها کار تعیین تکلیف جامعه را به قدرت احزاب ریشه‌دار تر می‌سپارند. زیرا در شرایطی که جامعه بهر دلیل تاریخی این را یکی از اشکال معتبر و موجه شناخته و در شرایطی که نیروی مسلح احزاب و دستجات مختلف دامنه حقوق قانونی را تعیین میکنند و حیات و گسترش هر شکل بستگی مستقیم به قدرت

نظامی آن تشکل و یا حرکت دارد، رها کردن این عرصه بهر دلیل ورود به رینگ بوکس با دستکش ابریشمی است. نتیجه هرچه باشد بردی وجود ندارد و این را اگر حزب مورد نظر ما نفهمد مردم میفهمند و تنها حاضر میشوند در شرایط امن از دور برایش دستی تکان دهند. هیچ حزب و جنبش توده‌ای غیر مسلحی در مقابل درجه شرارت احزاب و دستجات مسلح عشیرتی، مذهبی و ناسیونالیست تاب مقاومت ندارد اینها اساسا حاضراند شیرازه جامعه را بهم بپاشند این را باید دیگر تجربه چند سال اخیر در کردستان در بوسنیا در افغانستان و رواندا نشان داده باشد. جواب این ماجراها اعتصاب نیست. اگر امر امری اجتماعی باشد؛ اگر پیروزی معنی کنکرت یابد آنوقت درک این حساب ساده نه تئوری احتیاج دارد و نه مدرک تحصیلی.

هیچ چیز به کمونیسم نامربوط تر از تزی که بخواهد کارگر را "چکی" در مقابل بورژوازی در هر شکلی خلع سلاح کند نیست. کسی که معتقد است در مقابل تعرض مسلح بورژوازی به کارگر و تشکیلات کارگری، کارگر اصولا نباید دست به اسلحه ببرد، عکس العمل مسلح تنها در صلاحیت توده های مسلح آنهاست در روز قیام است، مبارزه کارگری و کمونیستی اصولا به مبارزه مسلح نامربوط است، تسلیح احزاب و مبارزه مسلحانه سنت ناسیونالیستی و بورژوائی است و غیره، تنها درک نازل و کودخانه و غیر اجتماعی خود از مبارزه سیاسی را نشان میدهد.

بهر صورت برای یک حزب کمونیست کارگری این مبارزه تنها وجهی از فعالیت آن را منعکس میکند و اصولا نفس سازماندهی آن به شرایط اجتماعی، تاریخی و سیاسی بسیار کنکرتی مربوط میشود. چنین حزبی نه توهمی به تسلیم داوطلبانه قدرت توسط بورژوازی دارد و نه اسلحه برایش فیتیشی است که باید یا آنرا پرستید و یا نفرین کرد. مسلح شدن و مبارزه مسلحانه تنها و تنها حلقه‌ای تاکتیکی در جدالی است که نهایتا به مساله قدرت سیاسی منجر میشود. مسلح شدن حزب، مسلح کردن کارگران، ابعاد اهداف و برنامه کار نظامی همگی اقدامات تاکتیکی ما در یک جنگ است. هدف این اقدامات تقویت نیروی طبقه و حزب افزایش قدرت دفاع آنها در شرایط مشخص اجتماعی و تاریخی است. این باید بصورت کنکرت و در قالب کشمکش واقعی نیرو در سطح جامعه و در چهارچوب اهداف حزب ارزیابی شود، و در صورت لزوم سازمان یابد و هدایت گردد. چنین حزبی اساسا شهری است، براین اساس قدرت او در شهر و در تشکل کارگر و زحمتکش و در بسیج توده‌ای حول پرچم کمونیستی نهفته است. در این چهارچوب طبیعتا مبارزه مسلحانه جز در شرایط خاص و یا در مقاطع محدود نمیتواند نقش محوری ای که در جنگ دهقانی و یا حتی وزنه‌ای مشابه با وزنه آن در جریانات ناسیونالیست را داشته باشد.

## ۷ - یک جمع بندی اجمالی، مصافها و چشم اندازها

هدف از بحث تا اینجا پیش دادن تصویری از علت تناقض در موقعیت کنونی حزب و ریشه مشترک نارسائی‌های آن بوده است. ریشه مشترک این نارسائی‌ها ادامه حیات بقایای سنت‌های گذشته است. گذشته ما حال حزب را بیش از اندازه در تاثیر خود نگاه داشته است و باعتقاد ما درجه پیشرفت حزب مستقیما با درجه تشخیص این سنت‌ها و کنار گذاشتن آنها رابطه دارد. اما خود این تشخیص و کنار گذاشتن بیش از آنکه یک پروسه ذهنی باشد مساله‌ای عملی است که باید در دنیای خارج روی دهد.

این بخصوص برای ما هشداردهنده است زیرا که خود این نقد میتواند از بحثی راهگشا به کنکاشی درونی، تلاش برای تذکیه نفس، پروسه بی انتهای انتقاد و انتقاد از خود اخلاقی و خلاصه به خودمشغولی تبدیل شود. اینهم یک سنت چپ غیر اجتماعی است که از نقد خودکاو، کاوش در

انگیزه‌های دیگران، خود زنی و بخود مشغولی، کنار گذاشتن یکباره دنیای بیرون را حاصل میکند. اگر نقد از نظر مارکسیستی دست به ریشه مسائل بردن برای پاسخگویی به امری ابژکتیو است، در سنت رایج چپ امر "ابژکتیو" یکسره ارتباطش را با دنیا از دست میدهد. این کل خصلت راهگشای نقد مارکسیستی را از آن میگیرد.

شرط پیشرفت نگاه داشتن پای بر زمین صلب ابژکتیویسم است. این برای ما بمعنی آنست که حزب را باید در متن شرایط و جایگاه تاریخی و اجتماعی آن قرار داد و راه پیشرفت آنرا بر متن این اوضاع نشان داد.

حزب ما راه درازی را در مدت کوتاهی پیموده است. این حزب با همه کاستی‌هایش همانگونه که بارها و بارها گفته‌ایم عزیزترین پدیده اجتماعی و سیاسی در عراق است. یک لحظه این حزب را از صحنه سیاسی، فرهنگی و فکری و اجتماعی عراق و بخصوص کردستان حذف کنید تا شاهد عروج کثافت به عرش اعلا شوید. سنگری که این حزب در مقابل توحش افسارگسیخته بورژوازی ناسیونالیست - مذهبی - عشیرتی بسته با همه نقاط ضعفش توسط هیچیک از گروههای سابق قابل تحقق نبود و نیست.

کسی که این را نبیند باعتقاد ما ضربان واقعیات دنیای خارج را احساس نمیکند. کسی که برای بهبود حزب احتیاج به توقف و نگاهداری آن در "تعمیرگاه" اندیشه و بخود مشغول کردن آن دارد، قبل از هرچیز یک واقعیت را نشان میدهد: حزب برایش نه یک ابزار ادامه حیات در مبارزه تعطیل برنदार روزانه بلکه حلقه‌ای در مصادف‌های ذهنی اوست. هیچ انسان عاقلی در جنگ شیپور تعطیل عملیات و انحلال نیروی خود را نمیزند مگر اینکه جنگ برایش پدیده‌ای خیالی باشد.

بهر صورت تلاش برای فائق آمدن بر نارسائی‌ها از طریق بخود مشغول کردن حزب و انحراف توجه آن از مصافهائی که در دنیای بیرون با آن روبرو هستیم نه مارکسیستی است و نه صمیمانه.

بحث ما قطعاً جنبه‌های نظری دارد و راه خروج از وضعیت کنونی بدون تردید نیازمند درجه ای از همفکری و تعمیق نظری در میان کادرها و رهبران این حزب هست. اما مهمتر از آن این امر محتاج توافقی وسیع بر جهت‌گیریها و نقشه ایست که پیشرفت در آن این تغییر مکان را حاصل کند. گفتیم پروسه تغییر دادن جامعه از پروسه تغییر خود حزب قابل تفکیک نیست. این دو اگر هم بلحاظ تحلیلی قابل جدا کردن باشند در شرایط امروز ما فرصت و امکان چنین چیزی را نداریم. این جا برای ما پای بحث استراتژی بمیان می آید.

مساله ما تجدید سازمان حزب بمعنی فنی آن و یا تجدید عضوگیری بمعنی اسانامه‌ای آن نیست. مساله گسترش دامنه موجودیت حزب بنحوی است که با در برگرفتن فعالیت کارگر و فعال توده ای کمونیست و تسهیل حرکت وی این بخش از جامعه را به حزب گره بزند. این قبل از هرچیز بمعنی آنست که حزب عرصه‌های فعالیت آنها و مسائل این عرصه را به عرصه فعالیت خود تبدیل و شکل دادن و هدایت آنرا در صدر اولویت‌های خود قرار دهد. در این پروسه البته سازمان ما هم قدم بقدم با انطباق بر این نیازها میتواند و باید تغییرات لازم را بکند. تبلیغات ما با نیازهای ما انطباق میابد و در تاکتیک‌ها و امکانات مختلف بر روی حزب باز میشود.

برای مابحث استراتژی ما در کردستان ضمن اینکه فی‌الذمه حائز اهمیت است و بلحاظ نظری از مبنائی ذکر شده در این نوشته مایه میگیرد، بعلاوه طرحی است که در آن واحد به نیازهای درونی و بیرونی حزب پاسخ میدهد و حاصل آن حزبی متحدتر، اجتماعی تر، کارار تر و آماده تر برای پاسخ

گوئی به شرایط اجتماعی خواهد بود. تسمه نقاله ایست که میتواند تمام انرژی و ابتکار اعضا، فعالین و دوستداران حزب را در مسیری درست بحرکت درآورد. حزب ما امروز بیش از همیشه به این انرژی، ابتکار و خلاقیت نیاز دارد.

## ضمیمه ۱: استراتژی ما در کردستان عراق

کوروش مدرسی

### الف - مقدمه

هدف اساسی ما در کردستان عراق همان هدف سراسری حزب یعنی سازماندهی و هدایت انقلاب کارگری و بنیاد جامعه کمونیستی است. در همان حال تفاوت قابل توجه شرایط فعالیت ما در کردستان با سایر بخشهای عراق تدوین یک استراتژی متمایز را برای حزب ضروری میسازد. این تفاوت ها خود را در چند مولفه نشان میدهند:

- تعریف عراق بعنوان یک کشور عربی و حاکمیت ناسیونالیسم عرب بر آن تبعیض و سرکوب ملی را به یک وجه پایدار این جامعه تبدیل کرده است. این مبنای شکل گیری نفرت عمومی از دولت مرکزی در کردستان و مقاومت کمابیش همگانی در مقابل آن بوده است. این کشمکش از طرف دیگر حضور و اعمال قدرت احزاب مسلح کرد را نیز به یکی از وجوه پایدار جامعه کردستان تبدیل کرده است.

- حاصل جنگ خلیج از میان رفتن حاکمیت هرنوع دولت و قانونیت، تعلیق زندگی مدنی و سیطره کامل احزاب مسلح کرد و جریانات اسلامی بر جامعه کردستان بوده است. جامعه کردستان به جامعه ای فاقد دولت، قانونیت مدنی و متکی بر اعمال قدرت احزاب مسلح تبدیل گردیده است که در آن دایره حقوق افراد و تشکل ها را صرفا نیروی نظامی حزب حامی آنها تعیین مینماید. بعلاوه حضور ارتش بعث پشت دروازه های کردستان و خطر دائمی اشغال مجدد این منطقه توسط دولت عراق بلامتکلیفی اجتماعی و سردرگمی همگانی را به وسیعترین ابعاد ممکن سوق داده است.

- حزب کمونیست کارگری عراق در کردستان دارای نفوذ و قدرت عمل متمایزی از بخش عربی آن است. این حزب امروز حزبی شناخته شده و محبوب است که آرزوهای مردم کردستان برای رهایی از وضع موجود و برخورداری یک شرایط انسانی را منعکس میکند. حزب کمونیست کارگری عراق در کردستان بخش مهمی از راهی که در ابعاد سراسری باید طی شود را پیموده است.

### ب - اهداف ما در کردستان در دوره فعلی

تعلیق زندگی مدنی و اقتصادی در کردستان، بر چیده شدن هر نوع قدرت دولتی، حاکمیت دلبخواه احزاب مسلح ناسیونالیست کرد و کابوس بازگشت دولت مرکزی، شیرازه جامعه را از هم گسسته است. این وضع پراکندگی عمیقی را بر طبقه کارگر و زحمتکشان کردستان تحمیل نموده و به همراه خود اعتماد بنفس، خوشبینی و امید به تغییر وضع با اتکا به قدرت خود را بشدت تضعیف کرده است و فضائی از استیصال را بر جامعه سیطره بخشیده است.

توفیق در سازماندهی و هدایت حرکت انقلابی مردم برای رهایی از وضع موجود در گرو تغییر اساسی در عوامل فوق است. انقلاب کارگری با اتکا به یک خوشبینی اجتماعی و سیاسی و اعتماد بنفس در صفوف مردم ممکن است. حزب ما تنها میتواند در پروسه بازسازی امکان دفاع در مقابل تعرض احزاب و دستجات مسلح به حزب، زندگی و تلاش مردم، ناممکن ساختن سیطره مجدد دولت بعث بر کردستان و بالاخره بوجود آوردن نوعی از سازمان اجتماعی به اهداف خود نزدیک شود. اینها کانال هائی هستند که حزب ما و طبقه کارگر میتواند از طریق آنها وسیعترین توده مردم را به گرد اهداف و سازمان خود متبلور نماید و کل جامعه را در جهت رهایی از وضع موجود به پیش برد.

### ج - اهرمهای تحقق استراتژی ما در کردستان:

۱ - جامعه کردستان امروز جامعه ای متکی بر حاکمیت احزاب مسلح است. حقوق قانونی و امنیت فیزیکی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هر فرد یا تشکلی مستقیماً به جایگاه و قدرت نظامی حزبی که حامی آنست بستگی دارد. حضور نیروهای رژیم بعث در پشت دروازه‌های کردستان و ناتوانی نیروهای ناسیونالیست در سازمان دادن هر نوع دفاع موثر در مقابل آن هر تشکل و فردی را با مسأله دفاع از خود روبرو ساخته است. چنین وضعیتی از یک طرف فعالیت هر تشکلی را مستقیماً در معرض یورش احزاب و دستجات مسلح و همچنین یورش نظامی آتی دولت عراق قرار میدهد و از طرف دیگر نفس مسلح بودن و مسلح شدن هر حزب و تشکلی را موجه، مشروع و عملاً قانونی میکند. لذا اولاً - وجود یک حزب کمونیستی مسلح، منضبط و کارا ضامن اساسی تداوم هر تشکل سیاسی، اجتماعی و یا اقتصادی رادیکال و شکل دادن به یک فضای اعتماد بنفس در مردم است، و ثانیاً - شکل دادن به چنین حزبی در کردستان مشروع و ممکن است.

پیشروی جنبش ما مستقیماً به درجه تشکل، قدرت نظامی، ریشه اجتماعی و ظرفیت سازماندهی حزب مربوط است. حزب کمونیست کارگری عراق و هر تشکل توده‌ای و سیاسی برای دفاع از خود و برای حفظ دستاوردهایش ناچار است امکان دفاع از خود در مقابل یورش نظامی را داشته باشد. حزب ما در کردستان موظف است که تنها قدم به قدم نیروی مسلح خود در شکل آکتیو و ذخیره را سازمان دهد بلکه همچنین باید فراهم آوردن ظرفیت ابراز وجود مسلح و دفاع از خود در تشکل های توده‌ای و جنبش عمل مستقیم توده‌ای را به یکی از اهداف خود تبدیل نماید.

۲ - جامعه کردستان، جامعه‌ای بهم پاشیده و دکلاسه شده است. اما در همان حال این هنوز یک جامعه شهریست. شهرها کانون اصلی زندگی اجتماعی و لذا مبارزاتی هستند و سرنوشت جامعه اساساً در تناسب قوای توده شهری با نیروهای حاکم تعیین میشود. شهرها کانون اصلی فعالیت ما را تشکیل میدهند.

۳ - سازمان اجتماعی و اقتصادی جامعه مبنای تشکل و اتحاد مبارزاتی کارگر و مردم زحمتکش است. بهم ریختن زندگی مدنی نفس قالب طبیعی فعالیت، سازمان و تشکل انسانها و بویژه طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه را بهم ریخته است. سازماندهی مبارزه انقلابی طبقه کارگر و امر متشکل کردن مردم در گرو بازسازی اعتماد بنفس و بازبانی قدرت عمل انسانهای متشکل است. این پروسه ایست که یک جنبش وسیع عمل مستقیم توده ای برای بدست گرفتن مقدرات خود آنها ممکن میسازد. حزب کمونیست کارگری عراق با اتکا و در امتزاج عمیق با چنین جنبشی میتواند نیرو و سازمان لازم برای حفاظت ارکان جامعه در مقابل تعرض احزاب و دستجات مسلح و همچنین دولت مرکزی را فراهم

نماید. تنها با تبدیل حزب و جنبش عمل مستقیم توده‌ای به دو روی یک واقعیت واحد میتوان پیروزی را متحقق و حفظ آنرا ممکن ساخت.

جنبش عمل مستقیم توده‌ای تنها یکی از ارکان اصلی سازمان دهی انقلاب بلکه همچنین وسیله اعمال و حفظ هر بهبودی در وضعیت زندگی مردم و بازگرداندن قدم به قدم تجربه و اعتماد بنفوس لازم برای اعمال اراده توسط مردم است. لذا سازماندهی و هدایت مردم و بویژه کارگران وتوده زحمتکشان شهری در انواع تشکل های مختلف برای اعمال قدرت خود در هر محدوده و کنار زدن احزاب و دستجات مسلح حاکم اذخالت در زندگی آنان یکی از ارکان استراتژی ما در کردستان است. این سازماندهی باید تمام عرصه‌های حیات اجتماعی از مدرسه و اداره تا کارخانه، کارگاه، محله و مجمعه را در بر گیرد. آنچه که بویژه در زمینه سازماندهی این حرکت باید مورد توجه قرار گیرد نقش محوری محلات مسکونی مردم است. شرایط کنونی کردستان محلات مسکونی را به یکی از اصلیتترین کانونهای تمرکز مردم و حفظ شیرازه زندگی شهری تبدیل نموده است که به نوبه خود باید در توجه سازمانی ما منعکس شود.

۴ - رکن مهم دیگر بلاتکلیفی موجود، پادروائی سرنوشت دولت حاکم در کردستان و کابوس بازگشت دولت مرکزی است. کنار زدن این تهدید و ناممکن ساختن بازگشت دولت مرکزی به کردستان رکن مهم تغییر وضع کنونی است. تحقق این امر منوط به درجه سازمان یابی مردم و فراهم آوردن امکان عملی دفاع در مقابل پیشروی احتمالی دولت مرکزی و همچنین ناممکن و نامشروع ساختن امکان بازگشت این دولت با اتکا به سیاست حزب در فبال مساله ملی در کردستان عراق و تعقیب راه حل عملی خروج از بن بست کنونی یعنی طرح و تعقیب خواست استقلال کردستان عراق است.

۵ - ادامه وضع کنونی بعلاوه محصول حضور سنت ناسیونالیستی و مذهبی در افق اجتماعی و سیاسی مردم کردستان است. پیشروی هر جنبش انقلابی در کردستان مستقیما با کنار زده شدن این سنت ناسیونالیستی و مذهبی مربوط است. از این رو پیشروی جنبش ما در گرو جدایی توده کارگر و زحمتکش از افق، آرمانها، سیاست و احزاب ناسیونالیستی و تقویت سوسیالیسم و کمونیسم در ابعاد اجتماعی است. شرط پیروزی حرکت کمونیستی کارگران بیگمان سلطه سوسیالیسم و کمونیسم بر افق اعتراضی وسیعترین توده مردم در همه عرصه‌های اساسی حیات اجتماعی و سیاسی و تشکیلاتی میباشد. لذا شرکت فعال در ترغیب و سازماندهی مقابله آرمانها، عقاید، سیاستها و افق کمونیستی و کارگری در همه عرصه‌های اجتماعی فکری، هنری، سیاسی و نظری علیه ناسیونالیسم و مذهب اهرم مهمی در جدائی توده کارگر و زحمتکش از افق ناسیونالیستی و مذهبی و جذب وسیعترین توده مردم بگرد آرمانهای کمونیستی کارگران است.

\*\*\*

تنها یک مبارزه همه جانبه و نقشه مند میتواند پیروزی را ممکن و حفظ آنرا مقدور کند. لذا بهم بافتن کل سیاست ها و تاکتیک‌های حزب در یک حرکت نقشه‌مند و همه‌جانبه بنوبه خود برای پیشبرد و پیروزی این جنبش محوری است. شرط سازمان دان چنین مبارزه ی هماهنگ و نقشه مندی درک شرایط، مراحل و یا تناسب قواهای مختلف است.

اتخاذ تاکتیک و تعیین اهداف در هر مرحله مستقیما به تناسب قوا در آن دوره، به درجه انسجام حزب و اتحاد توده کارگر و زحمتکش بدور آن و درجه تسلط افق کمونیستی کارگران بر سنت اعتراض توده‌ای مربوط میشود. حزب باید هر دوره از جنبش اجتماعی و سیاسی، قابلیت های حرکت مردم و خود را بدقت بشناسد و تفاوت اهداف و تاکتیک های حزبی و یا توده‌ای در دوره‌های متفاوت را درک

کند. لذا تشخیص شرایط و مراحل مختلف و وظایف متفاوتی که در مقابل ما قرار میگیرد شرط حیاتی پیشروی و پیروزی ما بعنوان یک حزب و یک حرکت اجتماعی است.

## د - رؤوس وظایف ما در دوره کنونی

دوره کنونی با چند ویژگی قابل تشخیص است :

- فقدان شرایط انقلابی، تسلط عملی احزاب ناسیونالیست بر کل حیات اقتصادی و اجتماعی مردم و خود یک تناسب قوای سیاسی، اجتماعی و نظامی بنفع احزاب و جریانات ناسیونالیست.

- پراکندگی اجتماعی مردم و تسلط زندگی اردوگاهی و بلا تکلیفی همه جانبه بر حیات مردم.

- نوپا بودن حزب کمونیست کارگری عراق، ضعف قدرت نظامی آن، ضعف ریشه‌های آن در جنبش کارگری، و حرکت توده‌ای، عدم تکافوی آن در سازماندهی و بسیج متشکل مردم، و فعالیت در محیطی که حزب و سنت ما هنوز به یک جز ارگانیک و یک سنت پایدار اجتماعی در آن تبدیل نگردیده است.

در این شرایط اهم اهداف ما عبارتند از:

۱ - تحکیم و تثبیت سازمانی حزب و شکل دادن به نیروی مسلح آن. حزب باید در این دوره به سرعت نیروی اکتیو و احتیاط خود را سازمان دهد. وظایف این نیرو در این دوره اساساً دفاعی است. حزب باید خود را عنوان یک نیروی تشکیلاتی و نظامی غیر قابل حذف و غیر قابل نظر در کردستان درآورد. حزب کمونیست کارگری عراق باید بتواند خود را بعنوان ستون فقرات مستحکم هر حرکت و تشکل حق طلبانه در جامعه تثبیت نماید.

۲ - سازمان دادن جنبش عمل مستقیم توده‌ای. حزب باید در این دوره بایک نقشه آگاهانه هرکارگاه، هر محله، هر مدرسه و مجموعه‌ای را به سنگری تبدیل کند که در آن مردم متشکل و مسلح در انواع گوناگون تشکل‌های مبارزاتی، خودپاری اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و غیره امورات خود را بدست گرفته و احزاب و نیروهای حاکم را به پدیده‌های عارضی، نامربوط و نامشروع تبدیل نموده‌اند. همگام کردن تشکل مبارزاتی مردم در محلات با درجه‌ای از قابلیت نظامی دفاع از خود. شکل دادن به واحدهای محلی ذخیره مخفی یا علنی مردم. بهم بافتن حزب و این جنبش و تفکیک ناپذیر کردن آنها امری حیاتی در این دوره است.

۳ - شیفت کامل اجتماعی حزب از یک سازمان محبوب به تشکل رهبران و فعالین مستقیم جنبش کارگری و توده‌ای. تبدیل حزب به رهبر حرکات اعتراضات مردم و تبدیل رهبران کمونیست به رهبران بانفوذ در مقیاس محلی و سراسری کردستان، این بیش از هر چیز بمعنی تغییر حزب به محیط طبیعی فعالیت ازیاتورها، رهبران و فعالین جنبش کارگری و توده‌ای و جذب آنها به حزب است. تبدیل کمونیسم به نیروی اجتماعی و متشکل اصلی جامعه.

۴ - حاکمیت قوانین و سنت‌های ارتجاعی مذهبی و ناسیونالیستی بر جامعه کردستان دو بخش از این جامعه را به متحدین نزدیک طبقه کارگر تبدیل کرده‌است. متحدینی که دامنه عملشان هر خانواده را بر میگیرد. این دو بخش زنان و جوانان هستند. حزب کمونیست کارگری عراق هم اکنون عملاً به تنها سخنگوی حقوق انسانی زنان در کردستان تبدیل گردیده است. این ارتباط باید فعال و متشکل نگاه



داشته شود. تشکل‌های زنان و جوانان در عرصه‌های مختلف و در محدوده‌های محلی و سراسری اهرمی بسیار کارا و موثر برای طبقه کارگر است که باید جایگاه خود را در فعالیت کمونیستی داشته باشد.

۵ - ترکیب اشکال اصلی مبارزه (اقتصادی، سیاسی، نظامی، توده‌ای) در یک سیاست هماهنگ فشار بر احزاب و جریانات حاکم برای عقب نشاندن آنها، تحمیل خواست‌های مردم در هر سطح و انتقال قدرت به تشکل‌های مختلف محلی یا سراسری. تغییر تناسب قوا.

## ضمیمه ۲: حزب کمونیست کارگری عراق؛ اولویت‌ها - (جمع‌بندی یکساله)

کوروش مدرسی

یکسال از تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق می‌گذرد. این فاصله زمانی است که می‌توان به جمع‌بندی فعالیت مان بپردازیم. تلاش من این خواهد بود تا بر این مبنا به رؤس اولویت‌های حزب در دوره آتی نیز بپردازم.

### ۱ - یک ارزیابی کلی:

قاعدا تا امروز رسم بر این است وقتی که بخواهند از پدیده‌ای اجتماعی ارزیابی ابژکتیوی بدست دهند، به آن از چشم "ناظری خارجی" نگاه میکنند. چنین "ناظری" گرچه نخواهد توانست مولفه‌های ریز و درونی پدیده را بسادگی مشاهده کند، اما قادر است اصلی‌ترین جنبه‌های ابژکتیو پدیده مورد نظر نشان دهد. پس برای شروع بحث اجازه بدهید حزب کمونیست کارگری عراق را نیز بدوا از چشم چنین ناظری مورد مطالعه قرار دهیم.

اولین سوالی که در مقابل "ناظر خارجی" ما قرار می‌گیرد شرایطی است که حزب کمونیست کارگری عراق در آن شکل گرفت، آرمانهای اجتماعی را در مقابل خود قرار داد، و سیاست‌هایی که مبلغ آن بود.

از شرایط شکل‌گیری شروع کنیم. حزب کمونیست کارگری عراق در اوج عریضه‌کشی بورژوازی به مناسبت "اتمام کار" مارکسیسم و کمونیسم و اصولا هرگونه اندیشه برابری انسانها شکل گرفت. این جشن تدفین مارکسیسم و کمونیسم البته مصادف بود با ابدی جلوه دادن دمکراسی و بازار. جنبش برای رهائی و برابری انسانها رسماً به خاک سپرده شد تا جنگ قدرت بورژوازی بتواند نیروی هرچه وسیعتری را بگرد خود جمع کند. تا هر بلوک، هر جناح، هر قبیله و مذهب بتواند بدون دغدغه مردم طرف مقابل را مسبب بدبختی‌ها و از آن بدتر مستوجب سلاخی شدن اعلام کند. تا اندیشه رهائی از چنگال بردگی مزدی به خاک سپرده شود.

حزب کمونیست کارگری عراق در شرایطی شکل گرفت که بخش وسیعی از آنچه که، بهر عنوان، خود را چپ می‌خواند در مقابل این وضعیت به هلهله کشان دمکراسی و بازار پیوست و در بهترین حالت صف "مستقل" تشیع جنازه‌کنندگان "مغموم" مارکسیسم و کمونیسم را تشکیل دادند.

اینها همه البته در عراق و در کردستان عراق معنایی ویژه میافت. لشکر کشی آمریکا به خلیج، تاریخی از وحشیگری حکومت بعث علیه مردم عرب و کرد، در قدرت قرار گرفتن احزاب ناسیونالیست کرد در قدرت بدنال قیام مردم در کردستان، فاکتورهای شکل دهنده به فضای سیاسی و اجتماعی عراق بودند. تا آنجا که به کردستان عراق بر میگردد قیام مردم کردستان و سرکار آمدن ناسیونالیسم کرد، چپ خود باخته در اوضاع جهانی، چپ پوپولیست و مفتون آرزوها و رویاهای ناسیونالیسم را به مجیز گوئی قیام مردم کردستان و محصول آن یعنی قدرت گیری احزاب ناسیونالیست کرد کشاند. حقانیت حکومت احزاب ناسیونالیست و افقی که آنها در مقابل جامعه قرار میدادند به حالت داده و شکل طبیعی سیاسی کردستان عراق تبدیل شده بود. چپ و راست سنتی ایران و عراق و همه لیبرالها و ژورنالیستهای "محترم" کلاهشان را برای این "آلترناتیو طبیعی" بعد از شکست کمونیسم از سر برمیداشتند. بویژه که این آلترناتیو از دو سر نشان داشت. هم محصول قیام مردم بود و هم آمریکا و اردوی دموکراسی را باخود داشت. تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق در قدم اول یک نه بزرگ بود به ناسیونالیسم کرد، به لیبرالیسم متعفن رایج، به چپ ناسیونالیست و پوپولیست و به ارزش ها، آرمانها، به افقی بود که اینها در مقابل کردستان عراق و عراق قرار میدادند. نفس تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق اعلام جنگی بود علیه همه این افقها، رویاها و باورها. بهمان درجه که حکومت احزاب ناسیونالیست کرد محصول قیام مردم کردستان بود، حزب کمونیست کارگری عراق را میشود حاصل جمع بندی شکست قیام مردم کردستان از جانب آن بخش از جامعه و آن بخش از رهبران و سازماندهندگان قیام دانست که افقی انسانی تر و سوسیالیستی تر را نمایندگی میکرد و قصد تخفیف در آرمانهایشان را نداشتند.

در سطح بخش عربی عراق، عناصر و جریانهای تشکیل دهنده حزب حضور و اشرافی محدود تر را نمایندگی میکنند. اما در هر حال حزب کمونیست کارگری عراق تا آنجا که بعنوان یک حزب عراقی اظهار وجود کرده است نیز سنت و آرمانی متفاوت را تعقیب نموده است. جنگ خلیج و لشکر کشی آمریکا و متحدانش به عراق از یک طرف ناسیونالیسم میلیتانت عرب را به حمایت دولت بعث و صدام رانده و از طرف دیگر تضعیف قدرت دولتی بعد از شکست عراق در جنگ، جریانات اسلامی و لیبرال را به امید بهره برداری از وضعیت به حرکت درآورد. جریان اسلامی به ایران اتکا کرد و جریان لیبرال به غرب. بویژه جریان اسلامی توانست مانند ناسیونالیستهای کرد بر موج نفرت از دستگاه سرکوب و خفقان دولت سوار شود و بخشی از مردم را به دنبال خود بکشاند. حزب کمونیست کارگری عراق در متن این ماجرا نیز نطفه صفی متفاوت را نمایندگی کرده است. این حزب با راجع خود به کشور عراق، در مقابل ناسیونالیسم میلیتانت و متعفن عرب که پشت حکومت بعث بصف شده، و در مقابل ارتجاع سیاه اسلامی و بازی دموکراسی و بازار لیبرالهای عرب، آزادی و برابری و رهائی همه انسانها، حکومت کارگری را قرار داده است.

"ناظر خارجی" ما قطعاً با مشاهده این واقعیات ساده و روشن حکم خواهد داد که تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق اعلام گشایش جبهه‌ای یکسر متفاوت، اعلام شکل گیری صف رهائی انسان زحمتکش و کارگر، گذاشتن پی سنگر دفاع از هر آنچه نامی از انسان، حرمت و شرافت انسانی را میتوان بران نهاد بوده است. یکسال سال گذشته برای عراق و بویژه برای کردستان عراق سال پرتحوالی بود. این سال، سال سردرگمی، سال باج گیری رسمی احزاب ناسیونالیست از نان روزانه مردم، سال ترورهای سیاسی و مذهبی، سال اعتماد بنفس پیدا کردن مجدد رژیم عراق و ناامیدی احزاب در قدرت در کردستان، سال بستن تشکل های کارگری توسط دولت کرد، سال ارباب، دستگیری و ترور کارگران معترض و کمونیستها توسط اینها، سال اختلافات درونی در تشکل های کارگری و جدائیها و اتحادها، سال گرسنگی، سال بی افقی مطلق کودکان و نوجوانان، و... بود.

قطعا باید عملکرد حزب کمونیست کارگری عراق را در این رویدادها و فعل و انفعالات دید و مورد ارزیابی قرار داد. در اینجا فعلا فقط می‌خواهم بر یک مشاهده کلی تاکید کنم که بگمان من مورد توجه هر "ناظر خارجی" نیز قرار می‌گیرد. حزب کمونیست کارگری عراق قطعا در زمینه سیاسی ناروشنی هائی داشته که بعدا به آنها خواهیم پرداخت. این حزب قطعا در این یا آن سخنرانی رسمی، در این یا آن نوشته و مواضع تاکتیکی ایراداتی داشته است و این ناروشنی‌ها را منعکس کرده. اما یک واقعیت ما کرو در مقابل ما قرار دارد و آن این است که در بازار مکاره سیاسی که ناسیونالیست‌ها و نیروهای امپریالیست در عراق و در کردستان بوجود آورده‌اند، در جامعه‌ای که احزاب ناسیونالیست کرد برای رسیدن به قدرت جامعه و کارگر و زحمتکش کردستان را به گداخانه و گداهای سازمان ملل و آوارگان تحت الطاف آمریکا تبدیل کردند و سرنوشت نه تنها نسل امروز بلکه نسل آینده مردم کردستان را به جهنم بلاتکلیفی و اضطراب دائم کشاندند، در جامعه‌ای که این احزاب در مسابقه برای بدست آوردن سهم بیشتر از رزقی که آمریکا و متحدینش جلوی آنان می‌اندازند سرمایه گذاری بر اختلاف کرد و عرب را کافی نیافتند، جنگ "سورانی" و "بادینی" را براه اندختند و نمونه‌های زنده‌ای از افغانستان و رواندانی که در انتظار مردم کردستان است را نشان دادند، در جامعه‌ای که "اپوزسیون" محترم این ناسیونالیست‌ها در قدرت در مقابل "افراط کاری" اینها حداکثر غرولند مودب از پشت پنجره‌های مقرهایشان را کافی میدانند، در جامعه‌ای که ارتجاع و سیاه اندیشی مذهب، نژادپستی، قوم و طایفه پرستی و در یک کلام فاشیستی ترین جنبه‌های ناسیونالیسم تنها نرم‌های مجاز تلقی میشوند، در جامعه‌ای کودکان جز سیاهی و تباهی در مقابل خود چیزی نمی‌یابند، در جامعه‌ای که زنان را بجرم عدم رعایت شونات کثیف اسلامی ترور میکنند، و انسانها را بعت مخالفت با حکومت بعت در حوض اسید می‌اندازند، در جامعه‌ای که در میان احزاب و نیروهای سیاسی محلی و سراسری آن شرافت سیاسی دیگر مطلقا محلی از اعراب ندارد، آری در جامعه‌ای موعود ناسیونالیست‌های کرد و زیر چنگال "دولت خودی" در کردستان، و در جامعه تحت کنترل دولت مرکزی ناسیونالیست و "ضد امپریالیست" عربی، حزب کمونیست کارگری عراق یکسر صدا و صف دیگری است. صدای رادیکال ترین بخش جامعه، صدای وجدان انسانی، صدای اعتراض کارگری، صف مبارزه برای کاستن از مشقات انسانها بوده است. واقعیت بزرگ و ابژکتیو این است که حزب کمونیست کارگری عراق با همه کاستی‌ها، نپختگی‌ها، اشتباهات احتمالی تنها پدیده سیاسی انسانی در عراق است. حزب کمونیست کارگری عراق تنها لکه روشن و افتخار آمیزی است که در لجنزار سیاسی‌ای که عراق و کردستان عراق نام گرفته میتوان سراغ کرد. اگر در عراق و در کردستان عراق پدیده سیاسی عزیزی وجود دارد این چیزی جز حزب کمونیست کارگری عراق نیست.

اما درست کردن بهترین پدیده سیاسی این دوره عراق قطعا تنها هدف ایجاد حزب کمونیست کارگری عراق نبود. قرار بر این بود که یک حزب سیاسی برای انقلاب اجتماعی کارگری را بوجود آوریم. قرار بود حزبی را شکل دهیم که تنها عراق بلکه کل دنیای عرب را موضوع کار مستقیم خود بداند و اسلام و ناسیونالیسم و لیبرالیسم را در این سطح مورد تعرض قرار دهد. قرار بود از بطن جریانات محدود و محفلی کمونیستی و کارگری یک حزب سیاسی متشکل، منضبط، گسترده، اجتماعی و مدعی قدرت را شکل دهیم. بنابراین باید دید که در کجای این پروسه قرار داریم. یکسال گذشته چقدر به این هدف نزدیک شده ایم.

## ۲ - از شبکه محافل تا حزب سیاسی

قدر مسلم این است که قبل از تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق هم گروهها و تشکل های کمونیست در عراق وجود داشتند و به نسبت توان خود فعالیت میکردند. اما ایجاد یک حزب سیاسی متحد دو هدف مهم بلاواسطه را در مقابل جریان کمونیستی کارگری عراق قرار میداد. اول ایجاد یک تشکیلات واحد سیاسی و دوم شکل دادن به یک رهبری سیاسی واحد در سطح جامعه. انقلاب کارگری و هر تغییر جدی در سیاست و وضعیت اجتماعی را بدون وجود این دو مولفه نمیتوان شکل داد. اصولاً تفاوت حزب سیاسی با اشکال دیگر سازمانی و بویژه برای کارگران در همین است. پس باید به درجه نزدیکی به این اهداف پرداخت.

الف - گذار تشکیلاتی شکل گیری تشکیلات مستحکم و پایدار یک حزب سیاسی از بطن جریانهای که اساساً بلحاظ سازمانی محافل سیاسی بوده‌اند تنها یک پروسه ادراکی "تغییر سازمان" نیست. وقتی میگوئیم محافل سیاسی اشاره به نحوه آرایش درونی، مکانیسم عضوگیری و رهبری داریم. محفل سیاسی جزو اولین اشکال سازمانی در فعالیت سیاسی و جمعی است. این محافل بر اساس اعتماد فردی اعضای آن به یکدیگر شکل میگیرد. در این محافل "اعتماد" جای مهمی را دارد و در همان حال تعریف روشنی از این "اعتماد" وجود ندارد و یا اگر دارد بسیار خود سرانه و دلخواهی و غالباً بشدت اخلاقی و غیر سیاسی است. هر کس میتواند به صرف بیان دو کلمه "اعتماد ندارم" با کس یا کسانی کار نکند. عضوگیری در محافل و کنار گذاشتن اعضا همین رویه را دنبال میکند. مکانیسمی برای حل اختلافات سیاسی وجود ندارد اعضا از این محفل میروند تا به محفل دیگر بپیوندند. در این محافل رهبری یا وجود ندارد و یا اگر چنین رهبری ای وجود دارد بیشتر بر همان مبنای "اعتماد" محفلی، بیشتر پیش کسوت است تا رهبر به مهنی متعارف اجتماعی آن. محفل از بیرون کمابیش فرقه بنظر میآید که ورود و خروج و مکانیسم درونی آن نه مکتوب است، نه معلوم. محفل بطور واقعی نه اساسنامه دارد و نه در چهارچوب فعالیت محفلی به اساسنامه احتیاج دارد.

حزب سیاسی بر عکس این کار میکند و اساساً یکی از مولفه‌های تمایز حزب با محفل در همین است. با یک محفل نمیتوان به جنگ تغییر نظام جامعه رفت. با محفل نه میتوان انقلاب کرد، نه میتوان رشد وسیع کرد و توده‌ای شد. با محفل نمیتوان به نیروی مدعی سیاسی در جامعه بدل گردید. بعلاوه واقعیت این است که محفل نوعی از انفراد منشی و انضباط گریزی را با خود دارد که هم ویژگی فعالیت نوپای سیاسی کارگران است و هم قالبی "راحت" برای انفراد منشی روشنفکران. در فعالیت هائی ممکن است به تشکل قوی و انضباط احتیاج نباشد. اما در حزبی که قصد سازمان دادن و هدایت انقلاب کارگری را دارد، چنین تشکل و انضباطی حیاتی است. لذا پروسه تغییر از فعالیت محفلی به حزبی تنها یک پروسه اداری نیست. تغییر نحوه فعالیت است. تغییر قالب فعالیت سیاسی است. تغییر فعالیت "خود سرانه" محفلی به فعالیت مستند و اساسنامه‌ای حزبی است. تغییر منش تشکیلاتی است، تغییر در معنای رهبری سیاسی و تشکیلاتی است. حزب با یک محفل بزرگ کیفیتاً متفاوت است. این تغییر، اما، هیچگاه یک شبه صورت نمیگیرد و بسادگی انجام نشدنی نیست. نیروی عادت، فراغ بال فعالیت محفلی، کم تجربگی سازمانی، و گاه کلا تلقی متفاوت از سازمان، تشکیلات، انضباط و سلسله مراتب، این پروسه را به پروسه ای پیچیده و طولانی تبدیل میکند. کافی است که بیاد بیاوریم حزب سوسیال دمکرات روسیه اولین شکاف خود را درست حول تفسیر همین تغییر پیدا کرد (ر.ک. لنین: "یک گام به پیش دو گام به پس").

علاوه بر این سازمان دادن یک حزب جنبه های اداری (سازمان تشکیلاتی، شرح وظایف، تقسیم کار، بودجه بندی، و...) را نیز شامل میشود که بجای خود بسیار با اهمیت و تعیین کننده هستند که باید به آن نیز پرداخت.

علاوه بر این آنچه که باید در نظر داشت این است که شکل گیری حزب، به هر لحاظ، پروسه‌ای از پائین نیست. فعالیتی است که به رهبری و هدایت سیاسی و تشکیلاتی آگاهانه و روشن بینانه نیازمند است. ابتکار، اشتیاق و شور و شوق از پائین قطعاً نیرو بخش چنین حرکتی است و بدون آنها اصولاً کاری از پیش نخواهد رفت. اما بدون رهبری، این پروسه مانند هر فعل و انفعال جدی سیاسی و اجتماعی پژمرده میشود و زوال میابد. روشن است که با زوال آن اشکال سابق فعالیت مجدداً باید احیا شوند و میشوند.

اگر با این تعاریف حزبمان در عراق را محک بزنییم و اگر آنرا از این زاویه نگاه کنیم آنگاه همچون ناظر ابرکتیومان مشاهداتی پایه‌ای خواهیم داشت.

حزب کمونیست کارگری عراق طی یکسال گذشته فعالیت خود گام‌های مهمی را بسوی سازمان دادن یک حزب متحد و واحد سیاسی برداشته است. آنچه که در این زمینه میتوان بسادگی مشاهده کرد، ادغام سریع تشکیلاتها در هم بود. این پروسه حتی قبل از تشکیل رسمی حزب شروع شده بود. فضای خوش بینی سیاسی، اشتیاق به پشت سر گذاشتن فعالیت محدود گذشته، و بطور خلاصه فضای حزبی کاملاً مشهود بود. به این اعتبار حتی بدنه تشکیلاتی جریانات چپ از رهبری خود پیشی گرفتند. این هنوز، اما با شکل گیری حزب یکی نیست. سوالی که باید به آن پاسخ داد این است که اولاً تا چه اندازه شبکه محافل سابق در حزب منحل گردید، و ثانیاً کل فضای فعالیت حزب از شکل محفلی به شکل حزبی تغییر یافت.

پاسخ به هردو این سوالات در طول زمان متفاوت است. بعبارت دیگر هر دو به زمان بررسی بستگی دارد، تابع زمان اند. تا آنجا که به ادغام محافل و جریانات مختلف در حزب برمیگردد، در دوره‌ای چند ماهه در ابتدای اعلام حزب، محافل سابق در بدنه به سرعت جای خود را به اشکال متحد فعالیت دادند. این پروسه اما در ادامه خود در غیاب رهبری موثر، زیر فشار فاکتورهای متنوع عملی و بویژه درجه‌ای از بلاتکلیفی سیاسی و تشکیلاتی، که بعداً به آن خواهیم پرداخت، سیری نزولی داشت. امروز آن فضای شور و شوق کاهش یافته و روابط "سابق" به درجه‌ای دارد دوباره شکل میگیرد و این امری طبیعی است. اگر سازمان حزب و رهبری آن بطور موثر پاسخگوی نیازهای مبارزه حزبی نباشد، بالاخره فعالین آن یا اثر ترک میکنند و یا به اشکال سنت دارتر سابق روی میآورند. نمونه‌هایی از این روند در کردستان عراق قابل مشاهده است.

از زاویه تغییر نرم‌های فعالیت از اشکال محفلی به حزبی نیز هرچند شاهد ابتکارات در سطوح میانی و پائین حزب در زمینه سازمان دادن نشریات و انتشارات واحد، ارگانهای تبلیغی واحد و غیره هستیم. اما تغییر روش فعالیت از اشکال سنتی سابق به اشکال حزبی کند بوده و هرچه به راس حزب نزدیک میشویم این کندی برجسته تر میگردد. هر "ناظری" میتواند در باره نظرات و شیوه فعالیت کمیته کردستان حزب اظهار نظر کند با آن موافق یا مخالف باشد. اما چنین اظهار نظری را نه درباره کمیته مرکزی، بعنوان یک ارگان میتوان کرد و نه بویژه در باره دفتر سیاسی که ارگان نشسته و دایر است. لذا در این جا باید به مساله شکل گیری رهبری چه بمعنای سیاسی و چه بمعنای تشکیلاتی آن پرداخت و در آخر به ارزیابی عمومی از پروسه شکل گیری حزب برگردیم.

ب - رهبری همانگونه که شاره شد آنچه که در فعالیت حزبی کاملاً برجسته میشود نقش رهبری در شکل دادن به حزب، در قرار دادن افق های تازه در مقابل حزب، در هم جهت کردن و هم جهت نگاهداشتن آن، در تغییر نرم های فعالیت آن، در روشن کردن ناروشنی ها و بطور خلاصه در تمام جنبه های زندگی و فعالیت حزبی است.

مهمتر اینکه رهبری کمونیستی و اصولا رهبری و هدایت سیاسی مطلقا امری درون تشکیلاتی نیست. چنین رهبری تنها در ظرفیت اظهار وجود بعنوان رهبر سیاسی اجتماعی قابل تحقق است. شرط رهبری درست تشکیلاتی رهبری درست سیاسی است. میخوامم بگویم شکل گیری حزب در نهایت بستگی به این دارد که رهبری آن تا چه اندازه در ظرفیت یک رهبر کمونیستی ظاهر شده است. ما پیشتر در باره اصول و شیوه کار رهبری کمونیستی به تفصیل صحبت کرده ایم، (ر.ک. "اصول و شیوه های رهبری کمونیستی"، نشریه بسوی سوسیالیسم، دوره دوم، شماره ۱)، و اینجا احتیاجی به تکرار آن نیست. منظور این است که تاکید کنیم که اگر رهبری بخواد در ظرفیت یک رهبری سیاسی کمونیستی ظاهر شود آنگاه وجود یک تشکیلات حزبی نقطه شروع حرکت و ابزار ادامه کاری آن است. بنابراین شکل گیری حزب به این برمیگردد که رهبری تاچه اندازه از افق های سنتی فعالیت کنده است. در نهایت هر حزبی آئینه ای از رهبری آنست.

من در جای دیگری درباره زمینه های شکل گیری جریانات چپ در کردستان عراق صحبت کرده ام (ر.ک. نشریه انترناسیونال شماره ۴) و در آن اشاره کرده ام که بلحاظ عملی حزب کمونیست کارگری عراق بر سنتی سیاسی و حزبی از پیش داده استوار نیست. جریانات شکل دهنده به آن یک سابقه فعالیت محفلی، فکری و کم اجتماعی را با خوددارند. بنابراین گذار به حزبیت در رهبری معنایش کندن لاقل بخشی از رهبری حزب از سنت محفلی و کم اجتماعی و شیفت آن به ابعاد وسیعتر فعالیت سیاسی است. لذا سوال به این کوتاه میشود که آیا رهبری در چنین قالبی ظاهر شده است یا نه.

متاسفانه اینجا دیگر "ناظر خارجی" ما ردی از حضور رهبری حزب به معنی حزبی، سیاسی و تشکیلاتی آن نخواهد یافت. اظهار وجودی سیاسی و تشکیلاتی از دفتر سیاسی حزب مشهود نیست. دخاتهای آن در سیاست، در هدایت حزب کلا دخالتهای فردی، اینجا و آنجا، موردی و عموما متکی به مکانیسمهای سابق بوده است. متاسفانه بخش وسیعی از انرژی رهبری حزب، درست در شرایطی که بیش از همیشه به حضور فعال آن احتیاج بود، صرف ادامه کشمکش ها، "اعتماد دارم" و "اعتماد ندارم" های دوره قبل شده است. رهبری حزب ما در عراق و بویژه دفتر سیاسی اولویتها و وظایفی که در این دوره خود را تشخیص نداد. این آن واقعیت تلخی است که باید با آن کنار آمد.

هر "ناظری" خواهد دید که اوضاع در کردستان عراق و در کل عراق به نوعی سرانجام نزدیک میشود. ظاهرا حضور دولت بعث لاقل در میات دول اروپائی پذیرفته شده و قرار است دیر یا زود محاصره اقتصادی را از عراق بردارند. کل این وضع "آلترناتیو" دولت کردی را پادروا کرده ست. ناامنی تحت حکومت دولت کرد و امکان بازگشت دولت مرکزی کل فضای سیاسی و اجتماعی کردستان عراق را در بلاتکلیفی، سردرگمی و ابهام قرار داده است. احزاب ناسیونالیست بطور گیج و منگ شده اند و جنگی را بر مردم کردستان تحمیل کرده اند که بطور واقعی بر سر احراز مقام مذاکره کننده با دولت مرکزی در سیکل آینده کنار آمدن با آن است. این سردرگمی از هم اکنون روحیه هزیمت را در میان مردم مجددا شکل داده است. این یکی از شرایط طلائی برای حزب کمونیست کارگری عراق بود و هست. طلائی به این معنی که هرآنچه که این حزب پیش بینی کرده بود درست از کار در آمده، مردم بدنبال راه برون رفت از این وضع هستند و بطور واقعی تنها راه برون رفت انقلاب کارگری است. حزب

کمونیست کارگری عراق نمیتوانست امروز برای انقلاب کارگری حقانیت کسب کند برای آن نیرو جمع کند و حتی به اعتقاد من قدرت را بدست بگیرد. همه اینها اما به حزب و رهبری سیاسی محتاج است. و ناظر ما خواهد گفت که کمونیست های عراق متاسفانه ما از این رهبری محروم بودند.

دنیای عرب یکی از دوران های تاریخی خود بیدنبال تشکیل دولت اسرائیل و عروج ناسیونالیسم عرب را میگذراند. مساله فلسطین در حال حل شدن است. کل معادلات سیاسی و اجتماعی در کشورهای عربی در حال تغییر است. حزبی که بخواهد در دنیای واقعی راهی باز کند نمیتواند به کل این فعل و انفعال بیتفاوت باشد، اجازه دهد که جریانات دیگر سیاسی و اجتماعی از جمله ارتجاع سیاه اسلامی به تنهایی و بدون رقیب سرنوشت آتی اعتراض مردم را رقم بزند. متاسفانه حزب کمونیست کارگری عراق در این میان عملا ساکت بود. کلا حزب علی رغم اینکه خود تشکیل دهندگانش به روشنی نقطه ضعف خود در بخش عربی را دیده بودند، عملا حزبی کردی باقی ماند و به اوضاع عمومی عراق و جریانات دخیل در آن توجه خاصی را نشان نداد.

با این تفصیلات اکنون میتوانیم به بحث ارزیابی از پروسه سازمان یابی و شکل گیری حزب بگردیم.

ج - از شبکه محافل تا حزب سیاسی، حמעبدی کلی، بطور خلاصه میتوان به گفت که تشکیلاتهای موجود بدرجه زیادی بخصوص در در سطوح پائین و میانی خود ادغام شدند، اما حزب کمونیست کارگری عراق فاقد رهبری نشست، دفترسیاسی، بوده و از آنجا که گرد همآئی کمیته مرکزی نیز عملا مقدور نبوده عملا فاقد رهبری سیاسی و تشکیلاتی بوده است. این چشم اسفندیار حرکت ما در عراق بوده است. این فقدان حضور رهبری بازتاب خود را در همه رگ و ریشه فعالیت ما نشان داده است. اشتیاق اولیه بتدریج میروید به دلسردی تبدیل گردد، این تنتها دلسردی در صفوف تشکیلاتی بلکه در امید و آرزوئی بود و هست که مردم به این حزب بسته اند. رهبری حزب متاسفانه نه کانالهای حزبی را برای تشکیلات خود باز کرد و تعریف نمود و نه خود در این کانالها ظاهر گشت، الگوئی از اظهار وجود و فعالیت بعنوان رهبر جامعه را از خود نشان نداد و لذا بدنه تشکیلات را به همان قالب های محفلی گذشته واگذارد.

”ناظر خارجی“ اما تاکنون آشنای ما حتما منصف است و مشکلات ما را هم نشان میدهد. او خواهد گفت که اینها تنها جریانی بودند و هستند که در منطقه محل درآمدی جز کمک مردم ندارند. همه نیروهای سیاسی در آنجا یا دارند ازدولتی پول میگیرند و یا همچنین رسما سرگردنه را به مردم گرفته اند و باج گیری میکنند. حدود امکانات حزب کمونیست کارگری عراق را اساسا حدود امکانات مردم زحمتکش کردستان عراق تشکیل میدهد که نباید تصور این حدود دشوار باشد. رهبری بلحاظ جغرافیائی پراکنده و بنیه بسیار ضعیف مالی عواملی هستند که هرکدام به تنهایی میتوانند یک حزب متعارف را بر زمین بزنند. اینها حتما انصاف ناظر ایژکتیو ما را نشان میدهد. اما ما را راضی نمیکنند. مافزار نبود حزب متعارف باشیم، ما همه این شرایط را میدانستیم، با علم به آنها حزب را تشکیل دادیم. ما هم مانند دیگر احزاب کمونیست در تاریخ در شرایط دشوار و تنگی فعالیت میکنیم و اگر قرار است کاری انجام دهیم اینها شرایط داده فعالیت ماست. بنابراین ما گذشت ناضر منصفمان را نمیپذیریم، به این وضع تسلیم نمیشویم و حتما آنها را تغییر خواهیم داد.

قبل از پرداختن به مولفه های این تغییر باید شخصیت دیگری را به این تصویر اضافه کرد و نقش آنرا مورد موشکافی قرار داد. این حزب کمونیست کارگری ایران است.

حزب کمونیست کارگری ایران بطور واقعی یکی از عوامل شکل دهنده حزب عراق و یکی از نیروهای دخیل در سرنوشت آن است. بنابراین باید به نقشی که این حزب در یکسال گذشته در ارتباط با رفقای عراقی ایفا کرده است نیز پرداخت.

ارتباط و دخالت حزب کمونیست کارگری ایران بعد از تشکیل حزب ما در عراق، به اعتقاد من دچار همان مشکلی شد که خود رفقای عراقی با آن روبرو بودند. کانال دخالت ما در رویدادهای عراق قبل از تشکیل حزب مطلقاً جنبه محفلی نداشته است. حزب ما همچون یک جریان سیاسی بلغ، علنا و بشویه سیاسی در این ماجرا دخالت کرد و همه شواهد نشان میدهند که این دخالت‌ها تأنجا موثر و کارساز بوده که به دید و بازدیدها و بحث‌های رفیقانه میان ما و رهبری جریانات عراق محدود نمانده، و اشکال کملاً سیاسی و رسمی و علنی بخود گرفته است. بعد از تشکیل حزب اما رهبری حزب کمونیست کارگری ایران نیز با توجه به عوامل گوناگون کانال دخالت خود را به کانالهایی که اساساً محفلی و محدود و درگوشی هستند محدود ساخت. به این اعتبار رهبری حزب کمونیست کارگری ایران که میتوانست بر این پروسه تأثیر بگذارد، نقش فعالی را ایفا نکرد. این وضع تنها با بازگشت به شیوه اصولی دخالت سیاسی یعنی ترکیب ارتباط نزدیک با دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق، با دخالت و اظهار نظر علنی و سیاسی ممکن است. حزب کمونیست کارگری ایران باید بکوشد که الگویی از دخالت موثر سیاسی را در این عرصه ارائه دهد.

#### ۴- آینده، اولویت‌ها

یکسال مقطع خاصی در حیات یک حزب نیست. خاصیت اینکه ما سنتاً البته گاهی، به این مناسبت فعالیت‌هایمان را جمع میزنیم، و بار دیگر اوضاع دنیای پیرامون مان را بررسی میکنیم این است که بتوانیم در جهت گیری‌های مان تصحیحات لازم را وارد نمائیم. این کاری است که معمولاً در بحث اولویت‌های حزب در دوره آتی فعالیت آن مطرح میشود.

در بحث تعیین اولویت‌ها رسم بر این است که هرکس لیست وظایفی را که مهم میدانند ردیف میکنند. وقتی که لیست همه با هم جمع میشود و یا به لیستی که نظر همه را بنحوی منعکس کند میرسیم، تازه لیستی از همه وظایفی که حزب در هر حال و در هر شرایطی باید انجام دهد را در اختیار خواهیم داشت. و دور مجدد بحث درباره کارهای مهم و غیر مهم شروع میشود.

برای اجتناب از این دور باطل، درست این است که ابتدا درباره تصویرمان از آینده حزب صحبت کنیم. بدوا روشن کنیم که چه تغییراتی در حزب باید روی دهد. اگر مثلاً یکسال دیگر به حزب نگاه کنیم چه تغییراتی در چهره حزب و در عملکرد آن را ببینیم. "ناظر ابژکتیو" ما سال آینده باید چه تغییرات به اصطلاح ماکروئی را در حزب مشاهده کند.

علت ردیف شدن لیستهای متفاوت در مورد اولویت‌های حزب درست تصاویر متفاوت از آینده است. بنابراین اگر بخواهیم لیستمان را یکی کنیم باید تصویرمان را روشن و حتی المقدور یکسان نمائیم. آنگاه هرکس خواهد دانست که چه رنگ و بوی جدیدی باید به فعالیت خود بدهد و کدام کار کنار گذاشته شده را باید مورد توجه مجدد قرار دهد. راستش اگر تصویرهای یکی باشد در اغلب اوقات لیستی لازم نخواهد بود. کارها همان کارهای روتین حزبی هستند که باید با تاکیداتی که از اولویتهای جدید ناشی شده‌اند، به اجرا در می‌آیند.

چهره حزب کمونیست کارگری عراق یکسال بعد میتواند و باید با چهره امروز آن تفاوت کاملاً مشهودی داشته باشد. مولفه‌های این تغییر را میتوان اینگونه برشمرد:



۱ - وضع حزب به لحاظ سازمانی بکلی تغییر کرده است. حزب کمونیست کارگری عراق به یک حزب سازمان یافته و منضبط تبدیل گردیده. از جمله، ارگانهای رهبری آن کاملاً شکل گرفته و به کار مشغول اند. شبکه ارتباطاتی ادامه کار آن شکل گرفته و ارتباط منظم مرکزیت را با بدنه تشکیلات حفظ میکند. ارگانهای مرکزی: دبیرخانه، انتشارات، نشریه مرکزی کردی و عربی، و غیره سازمان یافته‌اند و کار روتین خود را آغاز کرده‌اند. کمیته خارج کشور فعالیت وسیع خود عملاً شروع کرده، ارگانهای مرکزی در خارج کشور را تدارک میکند، ارتباط دفتر سیاسی با نیروهای مورد نظر در دنیای عرب را برقرار میکند، اعضای جدید به حزب جلب میکند و بویژه فعالین کمونیست و کارگری سایر کشورهای عرب را موضوع کار خود قرار میدهد و غیره. وضع مالی حزب سروسامانی بخود گرفته، انتشارات نشریات و ارگانهای حزبی بلحاظ مالی، فنی، تدارکاتی، تشکیلاتی و سیاسی تضمین شده‌اند. مرکزیت و بویژه دفتر سیاسی حزب سازمان یافته و کار روتین خود را انجام میدهد.

۲ - حزب کمونیست کارگری عراق از حزب اپوزیسیون و افشاگر ناسیونالیسم کرد و عرب، به حزب سیاسی سازمانده انقلاب کارگری در عراق، حزب سرنگون کننده قدرت بورژوازی، به حزبی که خود را صاحب جامعه میداند تبدیل شده است. چهره مارکسیستی حزب بشدت تقویت شده، حزب به جریانی بشدت دخالتگر و سازمانگر در همه وجوه مبارزه سیاسی و طبقاتی در عراق تبدیل گردیده. به حزبی ماگزیمالیست که انقلاب کارگری را برای همین امروز عراق میخواهد تبدیل گردیده است.

۳ - حزب کمونیست کارگری عراق نتنها از حزبی اساساً کردستانی به حزبی عراقی تبدیل گردیده بلکه ابه حزبی که دنیای عرب را موضوع کار خود میداند و در مسائل آن دخالت فعال میکند تغییر یافته است.

اگر اینها چهره آتی حزب ما در عراق را تصویر کند، آنگاه روشن است که چنین تغییری بدون حضور سیاسی، تشکیلاتی و پر قدرت یک رهبری سیاسی در راس حزب امکان پذیر نیست. سوال اصلی این است که آیا کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب مایل به ایفای این نقش هست؟ میگویم مایل زیرا شخصاً فکر میکنم اگر خواست انجام این کار وجود داشته باشد توان آن وجود دارد. مساله برسر ناتوانی نیست مساله بر سر توافق بر الگوها و اهدافی معین از فعالیت حزب است. مساله سیاسی است.

کوروش مدرسی

اکتبر ۱۹۹۴

## توضیحات

۱ - کوروش مدرسی؛ "حزب کمونیست کارگری عراق؛ اولویت‌ها (جمع‌بندی یکساله)" نشریه انترناسیونال شماره ۱۶، نوامبر ۹۴

۲ - منصور حکمت؛ "حوزه‌های حزبی و آکسیونهای کارگری؛ درباره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون عینی" نشریه کمونیست شماره‌های ۱۷، ۱۸، ۱۹ و ۲۰، خرداد ۶۴

۳ - منصور حکمت؛ "سیاست سازماندهی ما در میان کارگران" نشریه کمونیست شماره ۲۸، مهر ماه ۱۳۶۵

۴ - ر. ک. به شماره‌های مختلف مارکسیسم و مساله شوروی (بولتن نظرات و مباحث) از انتشارات حزب کمونیست ایران.

۵ - منصور حکمت؛ "تفاوت‌های ما"؛ نشریه بسوی سوسیالیسم، دوره دوم، شماره ۴، آبان ۱۳۶۸

۶- منصور حکمت؛ "درباره فعالیت حزب در کردستان (اسنادی از مباحث درونی حزب کمونیست ایران)، از انتشارات کانون کمونیسم کارگری اوت ۱۹۹۰

۷ - کورش مدرسی؛ "کردستان و آینده مبارزه آن"؛ نشریه بسوی سوسیالیسم، دوره دوم، شماره ۵، اسفند ماه ۱۳۶۸

۸ - کورش مدرسی؛ "تجدید آرایش تشکیلات کومه‌له : سازماندهی تشکیلات کارگری با شاخه نظامی" نشریه پیشرو شماره ۱۹ دوره سوم دی ماه ۱۳۶۸

۹ - منصور حکمت؛ "دولت در دوره‌های انقلابی" نشریه بسوی سوسیالیسم دوره دوم شماره ۲، آذرماه ۱۳۶۴